

نشریه کانون فرهنگی شهید
مکتبی روستای محمدآباد
گرگان، سال یازدهم، شماره ۵۳،
فروردین ۱۳۹۲، قیمت ۱۰۰۰ تومان



آب بندگان محمدآباد؛ نیازمند مرمت و بازسازی

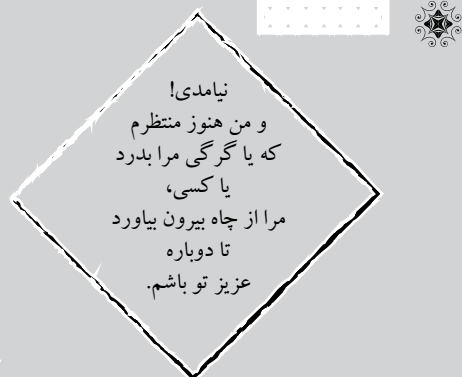


ناور
نشریه داخلی کانون فرهنگی شهید
مکتبی روستای محمدآباد گرگان
زیر نظر دبیرخانه کانونهای فرهنگی
و هنری مساجد استان گلستان

سامانه پیامک: ۳۰۰۰۱۲۲۰۰۰۰۶۵

وبلاگ: navar.mihanblog.com

پست الکترونیک: nashrie.navar@gmail.com



سرمقاله

سرمقاله این شماره را می خواهیم با یک سوال شروع کنیم. محمدآبادی چه کسی است؟ یا محمدآبادی واقعی چه کسی است؟
احتمالاً جواب هایی در ذهنتان ردیف می شود. مثلاً کسانی که در محمدآباد دنیا آمده اند. یا کسانی که در اینجا بزرگ شده و پرورش یافته اند. و یا کسانی که از قدیم الایام به محمدآباد مهاجرت کرده اند. و خیلی «یا»های دیگر.

اما جواب های دیگری هم می توان به این سوال داد. مثلاً کسانی که برای عمران و آبادانی و پیشرفت روستای محمدآباد تلاش کرده اند و یا در تکاپو و تلاش هستند. که نمونه بارز این مثال آقای خواب نما، روحانی خوشنام روستا در دهه ۴۰ که سرمنشاء بسیاری از روشنگری های دینی در روستای محمدآباد به شمار می رود. و یا آقای احمد کردی دهیار روستا در سالهای ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۲ که ایشان نیز خدمات شایانی را در عمران و آبادانی روستا انجام داده است. از این دست می توان از شهدایان هزارجریبی و قندهاری، نمایندگان فقید و شهید استان در مجلس نیز یاد کرد که در مدت نمایندگی شان در مجلس همواره پیگیر مسائل و مشکلات و کارهای روستای محمدآباد بودند. برآستی محمدآبادی واقعی چه کسی است؟ اشخاصی که فقط نام محمدآباد را یدک می کشند ولی با هر وسیله ای و به هر نحوی سعی در برهم زدن امور کرده و سنگ اندازی می کنند و یا کسانی که در هر لباس و در هر مقامی ولو اینکه زاده و ساکن این روستا نیز نباشند سعی در پیشرفت امور می نمایند. نظرات در این زمینه متفاوت است و هر کس از دریچه دید خود به این موضوع مینگرد. اما آنچه مهم است این است که بهر حال فارغ از اینکه محمدآبادی باشیم یا نباشیم و یا در این روستا به دنیا آمده باشیم یا خیر و یا در حال حاضر ساکن محمدآبادیم یا هر جای دیگر، گامی هر چند کوچک در پیشرفت روستایمان برداشته و برای آبادانی آن بکوشیم.

فهرست

- | | | |
|--------------------------------|--|-------------------|
| پیامک {۴} | کندس پادشاه {۱۳} | ترقه {۲۸} |
| حاشیه ای بر بیستمین یادواره | کمر درد و راه های درمان {۲۰} | علفه {۲۹} |
| شهادی روستای محمدآباد {۴} | حلیم نعمت دایی {۲۲} | جدول {۳۰} |
| خبر {۵} | گفت و گو با مشاغل {۲۳} | گزارش تصویری {۳۱} |
| روز انس با طبیعت {۶} | بنیاد چهارشنبه سوری در فرهنگ ایرانی {۲۴} | |
| ورزش و بزهکاری {۷} | مشق عید {۲۵} | |
| تخریب اموال عمومی {۹} | وی پی ان قانونی {۲۶} | |
| تلاش برای کسب عنوان جوانی {۱۰} | آداب و رسوم عید {۲۷} | |

مدیر مسئول: رمضانعلی حمزه ای

سر دبیر: علی خورشید کلایی

هیأت تحریریه: کریم محمدی، محمد عباسی، ابوالقاسم سالاری، غلامرضا (امیر) مازندرانی، مجتبی مازندرانی، محمدرضا خورشید کلایی، محمد حمزه محمدآبادی، مسعود حمزه ای، محسن حمزه ای، ابوالفضل کلاته میمری، فاطمه ناصری، فاطمه محمدزاده، فاطمه مازندرانی

ناور را در دنیای مجازی دنبال کنید

www.navar.mihanblog.com

اطلاعات و اخبار روستا را در وبلاگ نشریه پیگیری کنید. همچنین میتوانید نسخه pdf نشریه را از این وبلاگ دانلود نمایید.

سامانه پیامکی نشریه ناور

۳۰۰۰۱۲۲۰۰۰۰۶۵

الهه محمدی

دانش آموز ممتاز

کلاس چهارم ابتدایی



احمدرضا ناصری

دانش آموز ممتاز

کلاس ششم ابتدایی



خدمات کامپیوتری هزاره سوم

فروش سیستم بصورت نقد و اقساط، فروش لوازم جانبی، نصب ویندوز در محل کار و منزل، فروش بازی های رایانه ای و

حمزه ای؛ ۶۶۴۰۲۶۳ - ۹۱۱۷۲۴۱۷۵۸

قابل توجه خوانندگان عزیز

می توانید با هزینه ای اندک پیام ها و تبلیغات خود را در نشریه به چاپ برسانید.

فروشگاه هدیه

انواع اسباب بازی، بدلیجات،

آرایشی، لوازم تحریر و ...

کلیپس، تل، گل سر، گل مو، کش مو،

برس، شنیون و ...



آدرس: محمدآباد، جنب لوازم خانگی روستا

با مدیریت: مازندرانی



پیلمک

۵۷۷۵ ... ۰۹۳۹ : گذر کن بر فراز خاکم ای دوست، صفایی ده به قلب پاکم ای دوست، بخوان شعری ز دوران رفاقت، که در خاک سیه غمنامک ای دوست.

۳۵۴۹ ... ۰۹۱۱ : چه لذتی داشت دیدن جوانانی که در اوقات فراغتشان دسته دسته به سوی ورزشگاه روان بودند ولی افسوس که پس از بسته شدن باشگاه همه دسته دسته به سوی قهوه خانه ها روانه می شوند! قابل توجه مسئولین امر

– آفرین بر این روستا با این همه ورزشکار و ورزشگاه آنهم نه یک ورزشگاه بلکه ۲ تا و وای بر این روستا با این قهوه خانه های شلوغ آنهم نه یکی بلکه دو قهوه خانه.

۹۳۸۲ ... ۰۹۳۵ : کوچه هامان را به نام شهداء کردیم تا هر وقت نشانی منزل مان را می دهیم بدانیم از گذرگاه کدام شهید با آرامش به خانه میرسیم، شادی روحشان صلوات.

۷۸۶۴ ... ۰۹۱۱ : یک پیشنهاد: روز طبیعت یک مسابقه ماهیگیری بزارن و ورودی هم بگیرند. و با همان پول ورودی جایزه هم بگیرند. مردم سرگرم می شوند و شاید باعث بشه نور آباد شود. البته فقط خود محمدآبادیها.

۵۴۹۹ ... ۰۹۱۱ : هرگز در میان مخلوقات مخلوقی که برای کیوتر شدن آفریده شده کرکس نمی شود این خصلت در میان هیچ یک از مخلوقات نیست جز آدمیان.

– بی احساس و بی عاطفه بودن، انسان را از واقعیت دور می کند، امیر احساسات باشیم نه اسیر آن.

– من خدا را دارم، کوله بارم پر دوش، سفری می باید تا ته تنهایی محض، هر کجا لرزیدی، از سفر ترسیدی، فقط آهسته بگو من خدا را دارم.

– چنان زندگی کن که کسانی که تو را می شناسند اما خدا را نمی شناسند بواسطه آشنایی با تو، یا خدا آشنا شوند.

۳۰۰۹ ۰۰۰ ۹۳۵ : ای شکوه بیکران ، اندوه من، آسمان ، دریا و جنگل کوه من ... / گم شدی ای نیمه سیب دلم، ای من من ، ای تمام روح من / ای تو لنگرگاه تسکین دلم، ساحل من کشتی من نوح من / قدر اندوه دل ما را بدان ، قدر روح خسته و مجروح من / هر چه شد انبوه تر گیسوی تو، میشود اندوه تر اندوه من. (قیصر امین پور)

حاشیه ای بر بیستمین یادواره

شهدای روستای محمد آباد



در جامعه ی امروزی، تفکری ماندگار است که بتواند

خود را با سلیقه ی مردم وفق دهد و در راستای

خواسته های آنان باشد.

هر اندیشه ای اگر در طول

زمان پوست اندازی نکند

و به اصطلاح به روز نشود

و مسائل را با دیدگاه روز

جامعه بررسی نکند و به

خواست مردم آن جامعه

احترام نگذارد ماندگار نمی

ماند و در ادامه اقبال عمومی

را از دست می دهد.

یادواره شهدای ۹۱

محمدآباد هیچ نشانه ای از

شکوه و بزرگی برگزاری

یادواره در سالهای ابتدایی

نداشت. یادواره ای با

عظمت و بزرگ در طی

سالهای گذشته (در سطح

منطقه)، اولین یادواره منطقه

گران، و با سخنرانان و

مداحان سرشناس کشوری

که تا جمعیت ۳ هزار نفری

را به خود دیده بود امسال به

۱/۳ تقلیل یافته بود. امسال

نه از سخنران خوب خبری

بود که با نطق خود مردم را

به فیض برساند نه از مداح

پر شور و حال و نه از مسئولین محترم -البته به جز

معدودی- اثری پیدا نمی شد.

چند سالی هست که یادواره شهداء بدین صورت

برگزار می شود و مردم هم عادت کرده اند که بیایند،

در اینکه مسئولین ستاد

برگزاری یادواره نیت

خیر دارند شکی نیست

ولی سیاست زدگی ،

تفکر سستی ، یکنواختی

برنامه در طول سالهای

برگزاری، استفاده نکردن

از جوانان بطور صحیح

در برگزاری مراسم

می تواند از علل این

استقبال کم در این چند

ساله باشد.

آب بندان محمدآباد؛ نیازمند مرمت و بازسازی



آب بندان محمدآباد در سال ۶۳ به همت جهاد سازندگی و با واگذاری زمین های کشاورزی از طرف اهالی روستا در وسعت ۳۰ هکتار ساخته شد و هر ساله مورد بهره برداری در زمینه کشت شالی و پرورش ماهی قرار می گیرد. متأسفانه تا کنون فقط چند بار بصورت مقطعی رسوب داخل آب بندان برداشته شد که آن هم با وجود حجم رسوب جای گرفته در آب بندان در طی چندین سال اصلاً به چشم نمی آید. خوشبختانه در سال ۸۹ رسوبگیری در محل استخر بچه ماهی احداث و تا حدود زیادی از ورود رسوب به داخل آب بندان جلوگیری شده است. از طرفی دو مورد شکافتگی جزئی که سال قبل در دیواره آب بندان اتفاق افتاد حکایت از فرسوده شدن آب بندان دارد و نیاز به برنامه ریزی دقیق برای مرمت و احیای آب بندان کاملاً احساس می شود.

کسب مقام دوم وبلاگ ناور در

نخستین جشنواره وبلاگ نویسی روستایی

در نخستین جشنواره وبلاگ نویسی روستایی گلستان نشریه ناور توانست مقام دوم را از آن خود کند. این جشنواره به همت کانون فرید روستای کفشگیری و برای اولین بار در استان گلستان و در ۵ بخش مجزا شامل ۱.شورا و دهیاری ۲.معرفی روستا و فرهنگ بومی ۳.کشاورزی و دامداری ۴. توانمندی های روستا ۵.مشاهیر و نام آوران برگزار می شد که نشریه ناور توانست در بخش دامداری و کشاورزی به مقام دوم دست یابد. اختتامیه این جشنواره در روز ۱۱ بهمن ۹۱ در سالن اندیشه کتابخانه میرداماد برگزار گردید.

و با تشکر از ...

-باتشکر از مسئولان مدرسه شهدای محمدآباد که به خاطر چندغاز ادلار ناقابل، زدند نمودار میله ایه درختان اکالیپتوس را رسم کردند، آقا ما یک شب رفقیم برای سرماخوردگی پدرمان برگ اکالیپتوس جمع کنیم، همین جور که داشتیم راه میرفتیم و هوا رو نگاه میکردیم و

دنبال درخت اکالیپتوس می گشتیم! ناغافل به یه میله ای برخوردیم، لعنتی میله اش هم بوی تنه ی درخت اکالیپتوس می داد. پدرم هنوز خوب نشده.

- باتشکر از برخی ساکنین حاشیه شرقی که در راستای سیاست گذاری های دولت جهت محمدآباد ۱۴۰۴ و

جهت رفع معضل کمبود آب در سالیان آتی، اقدام به

سدسازی روی جوی آب کرده و و با ریختن آشغال و

درگذشتگان سال نود و یک

هر دم از عمر می رود نفسی

چون نگه می کنم نمانده بسی

هر بهار با اینکه نوید سرسبزی و شور و نشاط به

همراه دارد اما یادآور این نکته است که ما یکسال

دیگر به مرگمان نزدیک تر شده ایم. و هشداری

است برای همه ی ما که برای سرسبزی و طراوت

آن دنیایمان چه کرده ایم.

دراین ستون اسامی کسانی است که سال گذشته در

روستای محمدآباد فوت شده اند آمده است. این

اسامی را بدین جهت در این ستون آوردیم که هم

یادی از این عزیزان و فاتحه ای نثار روحشان شود

و هم بقول یکی از اعضای تحریریه درج در تاریخ باشد.

۱. بی بی ناصری (۹۱/۱/۱۰) ۲. ولی الله

مازندرانی(۹۱/۱/۱۵) ۳. قربان بهرامی(۹۱/۳/۱) ۴.

سیده ستاره حسینی(۹۱/۳/۲۰) ۵. خدیجه کریم

آبادی(۹۱/۳/۲۵) ۶. میرقاسم حسینی(۹۱/۵/۲)

۷. هاجر بیگم حسینی(۹۱/۵/۷) ۸. محمد کلاته

میمیری(۹۱/۷/۱۲) ۹. بی بی یزدی(۹۱/۸/۱۱) ۱۰.

غلامحسین پنجه کوهی(۹۱/۸/۲۶) ۱۱. حسین

علی رضایی (۹۱/۹/۲۷) ۱۲. حسین محمدزاده

(۹۱/۱۰/۸) ۱۳. محمدعلی کردمحلّه (۹۱/۱۰/۱۴)

۱۴. محمد محضری(۹۱/۱۱/۱) ۱۵. سید یوسف

حسینی(۹۱/۱۲/۱۹).

روحشان شاد و قرین رحمت باد.



توزیع نهال در روز

درختکاری

در روز ۱۵ اسفند ۹۱ بصورت رایگان بین اهالی روستا نهال توزیع شد. به گفته دهیار روستا تعداد ۴۰۰ اصله نهال سرو شیرازی و تعداد ۱۰۰۰ اصله نهال زیتون در بین مردم محمدآباد در این توزیع گردید.



آمار حیاتی روستا

در سال ۹۱

آمار حیاتی جامعه شامل تولد، ازدواج و مرگ (عده ای مهاجرت را نیز جزء آمار حیاتی میدانند) یکی از عوامل اصلی برنامه ریزی آن جامعه است. آمار حیاتی محمدآباد در سال ۹۱ شامل ۳۲ تولد که تعداد ۱۵ دختر و تعداد ۱۷ پسر بوده است. ۹ مورد ازدواج و ۱۵ مورد وفات نیز در این سال ثبت شده است.

به بهانه سیزدهم فروردین ماه روز انس با طبیعت

کریم محمدی

انسان و طبیعت ترکیبی جدایی ناپذیرند ، زیرا آدمی در طبیعت به دنیا می آید در طبیعت زندگی می کند و درطبیعت می میرد .انسان جزیی از اجزای چرخه عظیم حیات است ونه تنها آرامش روحی او بلکه حیاتش نیز باحیات مجموعه عظیم زیست‌مندان دیگر گره خورده است . یکی دیگر از عناصر حیات گیاهان هستند که اصلی ترین نقش را در تداوم زندگی سایر موجودات ایفاء می نمایند .

با شروع بهار گویی حیات تجدید می شود. گیاهان زندگی جدیدی را آغاز می کنند و درختان سبزه می پوشند . آدمی با دیدن این مناظر زیبا ، شاداب می شود . لذت می برد و تبسم بر لبانش نقش می بندد و خلاصه کلام، انسان نیز جانی تازه می گیرد گویی که حیاتی دوباره را آغاز می کند و در پی همین پیوند انسان وطبیعت است که از دیرباز ایرانیان سیزدهمین روز از بهار را به صورت همگانی به دشت ودمن می روند و لذتی مضاعف را از این همه زیبایی به ارمغان می گیرندتا یکسال دیگر با انرژی و توان فوق العاده به کار وفعالیت بپردازند .

اکنون که من و شما دست در دست فرزندانمان ، از این همه نامهربانی های حاصل از ماشینیسم به دامن طبیعت پناه می بریم. بیاییم وجدان (وجدان زیست محیطی مان) و نقش آن را در حفظ محیط زیست مورد توجه قرار دهیم و طبیعت را از بین نبریم .

محیط زیست به عنوان میراث طبیعی و ملی نیازمند حفاظت وحراست همه اقشار جامعه است و بخاطر تداوم زندگی خود ،فرزندان و آیندگان این میراث عظیم را باید پاس

داریم و در حفظ وحراست از همه آنچه را که خداوند باریتعالی برای ادامه حیات در اختیار ما گذارده صادقانه همت گماریم .اگر کمی به اطراف خود مان دقت داشته باشیم ، چیزهای فراوانی را مشاهده می کنیم که محیط زیست ما را آلوده می کند . آیا هیچ وقت از خود پرسیده ایم که ، درایجاد این آلودگیهای محیط زیست مان چقدر نقش داشته ایم ؟ آیا برای پاکي محیط زیست اطراف خود اقدامی کرده ایم ؟

همه باهم بیاییم روز سیزده فروردین امسال وسالهای آتی را به عنوان روز ملی انس با طبیعت گرامی بداریم ، با خود و طبیعت عهد ببندیم که محیط زیست روستا و و طبیعت زیبای آن راحفظ کنیم ، فضای سبز ایجاد کنیم . فضاهای سبز را با کمک یکدیگر نگهداری کنیم . سعی کنیم که آشغال و زباله های خانگی را در سطل زباله در بسته قراردهیم و در موعد مقرر به مسئول جمع آوری زباله تحویل دهیم .اگر برای گذراندن سیزده بدر به خارج از روستا و در مناطق جنگلی و پارک ها عزیمت می کنید سعی کنید که با انجام کارهای فرهنگی مانند: همراه داشتن پلاستیک زباله و قراردادن زباله هایتان در پلاستیک زباله ، یا در صورت امکان به همراه خانواده نسبت به جمع آوری زباله های اطراف خود اقدام نمایید تا از این طریق ذهن دیگران را تحت تاثیر عمل خود قرار دهید .

لذا باید به این نکته توجه داشته باشیم که حفظ محیط زیست روستا و داشتن محیط سالم ، پاکیزه و زیبا بدون مشارکت ودخالت تمامی شما اهالی محترم روستا نتیجه ای در بر نخواهد داشت . بنابراین بیاییم همه با هم

دست در دست یکدیگر دهیم، با توجه به پتانسیل بالای روستا از نظر نیروی جوان و علاقمندبه پیشرفت و توسعه برای دستیابی به این امر مهم، یک همکاری دسته جمعی و مشارکت همگانی را از آغاز سال نو همراه با تجدید حیات طبیعت شروع کنیم . تا بتوانیم الگوی روستای سبز برای سایر روستاها باشیم.(انشاء...)

سخنان بزرگان دین اسلام در رابطه با محیط زیست
(خدای سبحان نظام کیهانی و زمین و محیط زیست را آفرید و آنها را در اختیار انسان نهاد تا او را بر اساس دستورهای خود بیازماید و ببیند که وی پس از مطالعه و شناخت لازم، چگونه از این امانت های الهی در مسیر طاعت خالق بهره می گیرد و با مزایا و نعمت های زیست محیطی پروردگار چگونه رفتار می کند . در قرآن کریم می فرماید : زمین را آراستیم تا شما را بیازماییم و ببینیم کدام یک به نیکی رفتار می کنید.)(سور کهف آیه ۷)

رسول خدا (ص) می فرماید : «هر کس درختی بکارد خدا به اندازه محصول آن برایش پاداش می نویسد.
»

پیامبر اکرم (ص) فرمود : خدا پاک است و پاکی را دوست دارد، پاکیزه است و پاکیزگی را دوست دارد ... پس آستان زندگی خود را پاکیزه کنید . از این حدیث شریف نکاتی استنباط می شود:

سزاوار نیست که مسلمان پس از استفاده از اماکن عمومی مانند راه ها ، توقف گاه ها ، پارک ها و فضاهای سبز ، به ویژه در روز طبیعت (سیزده هم فروردین ماه) زباله های



ورزش و بزهکاری

غلامرضا (امیر) مازندرانی

مختلف را در همان مکان بریزد و آن محیط را آلوده کند . اگر دولت یا ملتی عمداً به فضای سبز و سالم و نشاط آور نیندیشند و از آلوده کردن آن نپرهیزند و مخلوق طبیعی خدا را بیالایند یا در برابر آلودگی آن سکوت کنند ، مشمول قهر خدا خواهند بود، چنانکه رسول گرامی (ص) فرمود :

سه گروه بر اثر سه کار ناروا از رحمت خدای سبحان دورند : ۱- کسی که مکان عمومی (همانند خیابان ها ، کوچه ها ، سایه بان ها ، پارک ها و محل نزول مسافران) را آلوده کند ؛ ۲- کسی که از آب نوبه ای (سهیمه بندی شده) جلوگیری کند ؛ یعنی نوبت دیگران را رعایت نکند ؛۳- کسی که سد معبر کند و مانع عبور عابران شود.)’

۱- بر گرفته از کتاب مفاتیح الحیات حضر آیت ا... جوادی آملی (فصل تعامل انسان با خلقت زیست محیطی)

عنصر بعدی مشغولیت است. مشغولیت بر این فرض استوار است که درگیری در فعالیتهای مورد قبول جامعه موجب می شود وقت و آزادی محدود فرد صرف شده و نتواند به سراغ اعمال بزهکارانه برود. اشتغال، کار، درس خواندن، ورزش، سرگرمی و تفریح، فعالیتهای مشارکتی در خانه و مدرسه از این دست فعالیتها است.

مورد بعدی باور است. باور، وفاداری فرد به ارزشها و اصول اخلاقی گروه است. بسیاری معتقدند که نتیجه ی مهم ورزش فرایند اجتماعی سازی آنست و بر اثر این تاثیر

گذاری ،کودکان و نوجوانان نقشهای اجتماعی را که در آینده با آن مواجه خواهند شد،می آموزند .

یکی دیگر از عوامل تاثیر گذار عزت نفس است.عزت نفس به معنی تایید خود و احساس ارزشمندی فرد است.افراد اغلب

مطلوب حاصل شد.

بالافاصله بعد از این اتفاق حرکت مکمل آغاز شد که همان تشکیل باشگاه و روغنکاری چرخ زنگار بسته ورزش بود .با هدف راه اندازی باشگاه راینی های زیادی جهت اینکه سکان هدایت این کشتی به دست چه کسی سپرده شود انجام شد که سر انجام بهترین گزینه موجود به اتفاق آرا برای حسن انجام کار برگزیده شد.پس از این انتخاب مدیریت وقت باشگاه به شکل منظم و منسجم و با ساختار به روز شده به طور چشمگیری به سازماندهی رشته های ورزشی روستا پرداخت و در زمان نسبتا کوتاهی موفقیتهای شایان توجهی در رشته های مختلف کسب شد که با توجه به وسع و پتانسیل رشته های ورزشی از سطح شهرستان تا سطح ملی گسترده شد.

اما از آنجاییکه یک باور غلط در این مرز و بوم مرسوم بوده ومتاسفانه هنوز هم هست چنانچه کسی به هر شکلی نائل به موفقیتی شود به اشکال مختلف و از راههای غیر معمول سعی در ناچیز جلوه دادن توانمندیهای آن شخص و به چالش کشیدنش می نماییم، بدون در نظر گرفتن اینکه خودخواهی و انحصار طلبی ما ممکن است چه عواقب سؤ و دردسرهایی در پی داشته باشد.نگاهی به فراز و نشیبهای چند سال گذشته روستا به طور واضح نشان می دهد هر وقت وحدت و همدلی وجود داشته و در بحث جوانان تمرکز

شورا و دهیاری و امنای روستا بر ورزش و فعالیتهای فرهنگی بوده است ،باز تاب مثبت و قابل تاملی دیده شده است. و هر وقت عده قلیلی سودجو سعی در گل آلود کردن محیط و گرفتن ماهی از آن را داشته اند و با ایجاد جو مسموم و صد البته حمایت معدودی از عوام سعی در ناچیز جلوه دادن دستاوردهای اشخاص زحمتکش و کم توقع نموده اند،دود

آن مستقیما به چشم ملت رفته و همه متضرر شده ایم. اخبار و حوادث چند وقت اخیر روستا وسیر نزولی ورزش ، عملکرد جوانان روستا،تعطیل شدن چند رشته ورزشی در باشگاه ، رونق روز افزون ایستگاههای دخانیات و وقوع جرم و بزهکاری آن هم توسط کسانی که بالقوه و بالفعل می توانند از نفرات شاخص ورزش روستا باشند همه و همه نشانگر اینست که طی یک سال اخیر سیر قهقرایی داشته ایم و اگر این رویه ادامه پیدا کند گوی سبقت را در زمینه جرم و بزهکاری از روستاهای منطقه خواهیم ربود.

سابقه درخشان روستای محمد آباد در عرصه دفاع مقدس خود سند محکمی در شجاعت و تهور و باور پذیری جوانان غیور این مرز و بوم است که صد البته این شهامت و جسارت لزوما باید در جهت درست و انسانی هدایت شود که این مساله نیاز به برنامه ریزی و دلسوزی و آینده نگری دارد. در این میان نقش بزرگان و روشنفکران جامعه کوچک ما چه از لحاظ دخالت در سیاست گذاری های کلان روستا و چه در حمایت از فعالان عرصه جوانان،ورزش،و فرهنگ بسیار قابل توجه است و نیاز هست بیش از پیش در صحنه حضور فعال داشته باشند.

امیدوارم همگی نسبت به این مساله مهم احساس مسوولیت کنیم و به هر شکل ممکن قدمی هر چند کوچک در این زمینه برداریم. چرا که در صورت سهل انگاری عواقب آن دامنگیر همه جامعه خواهد بود و البته تاوان سنگینی خواهیم پرداخت.

تمایل دارند نگرش منفی به خود را به حداقل و نگرش مثبت به خود را به حد اکثر برسانند. وقتی هر احساس واقعی یا ذهنی نسبت به خود خراب شود ،افراد استراتژی هایی برای اینکه تصور خود را بهبود بخشند ،انجام می دهند. نوجوانی که عزت نفس پایینی دارد ممکن است بزهکاری را به منزله جایگزینی برای توسعه احساس عزت نفس و هویت فردی

بیابد

از سوی دیگر تحقیقات مختلف نشان داده اند که فعالیتهای ورزشی به عنوان فعالیتی که پاداش دهنده،مهیج،و با احساس توانایی همراه است یا به واسطه تاثیر مثبتی که بر شرایط جسمانی نوجوان می گذارد، باعث عزت

نفس می شود.

با نگاهی اجمالی به موارد اشاره شده و

مقایسه شرایط موجود باجامعه ای که خود در

آن زندگی می کنیم به نتایج قابل توجهی دست می یابیم.

روستای محمد آباد از دیرباز دارای سوابق فرهنگی و ورزشی

بوده و با مطالعه تاریخ روستا در می یابیم که از زمانی که ورزش رونق چندانی نداشته جوانان روستا با کشتی شال خود را در سطح منطقه معرفی کردند و توانمندی خود را به رخ کشیدند.

از آنجاییکه مطالب فوق مقدمه ای جهت بررسی اوضاع کنونی ورزش روستا نگاشته شده است ،برای شروع کمی به عقب برمیکردیم.تقریبا چهار پنج سال پیش روستای ما از لحاظ اعتیاد به مواد مخدر ، دزدی، زورگیری، دعواهای خیابانی،مزاحمت عمومی و در یک کلام عدم امنیت وضع فاجعه آمیزی پیدا کرده بود که طی یک حرکت مردمی و خود

جوش موج پاکسازی آغاز شد و با کمک فرمانده بسیج وقت و همت جوانان و معتمدین داوطلب محیط کاملا پاکسازی شد .اگر چه به صورت پراکنده مقاومتهایی صورت گرفت اما افکار عمومی از حرکت انجام شده حمایت کرد و نتیجه

گفت و گو با علی اکبر غفاری



به اختصار بیوگرافی از زندگیتان را بفرمایید؟

به سال ۱۳۳۶ در روستای محمد آباد گرگان زاده شدم.

پس از طی دوره ابتدایی وارد حوزه علمیه گرگان شدم و سپس با گذشت ۱۴ بهار از عمرم در سال ۱۳۵۲ به حوزه علمیه قم رفتم و از محضر بزرگان علوم دینی، و آیات و حجج اسلام وجدانی، اعتمادی، مکارم شیرازی، فاضل لنکرانی، رئیسی، منتظری، نوری و علوی کسب فیض نمودم. از همان زمان به خاطر آشنایی با اندیشه های حضرت امام خمینی (ره) فعالیت سیاسی خود را آغاز کردم. در سال ۱۳۵۴ در حرکت بزرگداشت ۱۵ خرداد طلاب در مدرسه فیضیه و دارالشفا دستگیر و روانه زندان شدم و پس از پایان محکومیت و آزادی ، همراه امت حزب الله به فعالیت خود ادامه دادم تا پیروزی انقلاب اسلامی و پس از آن در کنار تحصیل علوم دینی به تحصیلات جدید نیز پرداختم و از سال ۱۳۷۸ به تدریس در دانشگاه های مختلف کشور مبادرت ورزیدم.

نحوه دستگیرتان به چه صورت بود؟ چطور شناسایی شدید؟

آنچه به خاطر دارم مربوط به نماز عشای مرحوم آیت ... اراکی است وقتی ایشان می خواستند از مدرسه

بیرون بروند ، مامورین هم دم

در ایستاده بودند و طلایی را که

با مرحوم آیت ... اراکی همراه

بودند از طریق چهره شناسایی

و دستگیر می کردند آن شب

هنگام صبح تعدادی به پشت

بام ها رفتند و با حالتی نظامی

آجر های مدرسه را با طناب به

زمین انداختند و خرد کردند

و آماده مبارزه علیه ماموران

مهاجم رژیم شدند.

خلاصه تظاهرات و مخالفت

با شاه سه روز و سه شب

طول کشید و حلقه محاصره

تنگ تر می شد تا این که افراد

گارد جاویدان شاه از طریق

مسافر خانه های اطراف حرم

آمدند روی بام مدرسه فیضیه

مزدوران رژیم شیشه ها ی

یاران انقلاب

مجتبی مازندرانی



حجره ها را شکستند و وارد شدند و شروع کردند

به زدن. من را که در داخل کیسه مخفی شده بودم ،

دستگیر کردند و گفتند دست ها را روی سر بگذار و.

آدمم بیرون از حجره خلاصه با ضرب و شتم مقداری

پذیرایی کردند و مرا توی یک ماشین انداختند و بردند.

چگونگی شناسایی:

ما که دستگیر شدیم همه ما را بردند درشهریانی قم

در یک محوطه و بعد دیدیم عکس ها را آوردند برای

شناسایی و یکی یکی شناسایی می کردند من را هم

گفتند بلند شو و بردند عکس را نشان دادند گفتم عکس

من نیست با این که گفتم عکس من نیست پشت عکس

من علامتی یا عددی گذاشتند و مقداری با باتوم زدند و

مرا بردند در یک سلول که انقدر تنگ بود که پا را نمی

شد دراز کردو بعد از ظهر روز ۱۸ خرداد ۵۴ با تدابیر

امنیتی به طرف تهران حرکت دادند.

ساعت ۹ شب به زندان اوین رسیدیم چشم های ما

را بستند و بعد ما را بردند به یک محیط سرد و زمین

پوشیده از سنگ ریزه به حالت سجده خواباندند و اگر

کسی لب به اعتراض میگشود باتوم و شلاق بر سرش

فرود می آوردند این پذیرایی تا ساعت ۴٫۵ بامداد ادامه

پیدا کرد آنگاه ما را به گروه های مختلف تقسیم و به

اتاقهای از پیش تعیین شده بود

، منتقل نمودند .

آیادراوین تحت شکنجه ای هم قرار گرفتید؟به چه نحوی بود؟

بله هم شکنجه روحی می

دادند وهم جسمی که عبارت

بوداز : شلاق زدن بر کف پا

مشت و لگد حتی به صورتی

که منجر به این میشد که دهان

پر از خون شود ناسزا و گاه

عریان وبه گمانم بعضی از این

بازچوها (سادیسم) داشتند.

گاه در حین صحبت عادی با

ماناگهان و بی جهت می گفتند

بلند شوینشین بنویس و امضاء

کن با مشاهده کوچکترین

مکث یا امتناع از نوشتن می

گفت : ببرید زیر زمین، در انجا

ادامه از صفحه ی قبل

تخت فتری بود که افراد را میبستند به این تخت و شروع می کردند به زدن وقتی که ناله و

فریادمان اوج می گرفت پنبه و کهنه در دهان مان فرو می کردند و زدن را ادامه می دادند و

گاهی هم آب روی پای مان می ریختند و دوباره شروع به زدن می کردند و بعدا اگر اقرار نمی

کردیم ما را با پای ورم کرده روی کف سیمانی حیاط زندان که سنگریزه داشت همراه سرباز

می دواندند اگر نمی دودیدیم با کابل ویا با همان کفش پوتین سرباز روی پای ورم ما می

آمد و با کابل به دست سینه و کمر و همه جای ما میزد تا بدویم دوباره بعد از این

جریان می بردند روی تخت فتری می خواباند و شروع می کردند به زدن،

یکی از اقسام شکنجه، شکنجه روحی بود که گاهی وقت ها که در سلول

انفرادی بودیم (مدت یک ماه بودم) در نیمه شب بعضی از برادران که

پرونده انها سنگین بود در اثر شکنجه اه و ناله و ضجه که صدای انها می

امد مورد ناراحتی ما قرار می گرفت.

به چه زندانهایی منتقل شده وبه چندسال زندان محکوم شدید؟

وقتی مرا از سلول انفرادی خارج کردند احساس کردم دنیا را به من دادند

و بعد از مدتی انتقال دادند به زندان شهربانی زندان قصر وبعد کلی تهدید

از قضا ما که وارد بند شدیم هم اتاقی های ما افراد با سابقه و با تجربه بودند

هم از لحاظ مذهبی و هم سیاسی از جمله مرحوم حاج عبدالوهاب و اسد الله

بادامچیان برادرعزت شاهی بودند که آنها بنده را توجیه کردند و از همان آشنایی تا آخر زندان

با هیچ گروهی التقاطی و مارکسیستی هم سفره نشده ام بعد از مدتی حدودا دو ماه ما را با غل

و زنجیر به دادگاه ارتش بردند در دادگاه ، اول به سه سال محکوم شدم دوباره در دادگاه دوم و

تجدید نظر همان حکم در مورد من تایید شد.

انتقال به زندان وکیل آباد مشهد و آزادی از زندان

بعد از این که دموکراتها در امریکا پیروز شدند و مسئله حقوق بشر را پیش آوردند ایران هم

تحت تاثیر قرار گرفت و زندانی ها فی الجمله از تسهیلات بر خوردار شدند از جمله این که

زندانی سیاسی می تواند خودش محل زندان خود را انتخاب کند روی این حساب من به

دلیل این که از زندانی ام چیزی نمانده بود و زندان وکیل اباد مشهد یکی از بزرگترین

زندانهای بعد از تهران بود و من هم مایل بودم با زندانی های جدید که بی شک

دارای افکار جدید بودند ملاقات کنم و خلاصه این که تنوع برای من باشد

زندان وکیل آباد مشهد را انتخاب کردم، بعضی از دوستان از جمله جواد

منصوری و حسین غفاری و علوی خراسانی و... آنجا بودند.

خاطره ای از آن دوران به یاددارید؟

در سلول انفرادی زندان اوین بودم پدرم(حاج شعبان غفاری) توسط

یکی از آقایان تلاش می کرد بیند ما زنده هستیم یا مردیم در نهایت

توانست یک ملاقات در اوین بگیرد آن هم با وضع خاص زیر چادر

و یکی از روز ها که در سلول انفرادی بودم بازجویم شخصی بنام امیری

آمد گفت تو فلاتی هستی گفتم بله حاضری همکاری بکنید تا آزادت بکنیم

گفتم کاری نکردم که توبه نامه بنویسم گفت تو هنوز آدم نشده ای درب سلول را

بست و رفت.یا اینکه در رابطه با شهادت دکتر شریعتی ، جمعی از دوستان در زندان اوین فاتحه

گرفتیم که مزدوران رژیم شاه بعضی از برادران را بردند و شکنجه دادند.

تخریب اموال عمومی به چه قیمت و انگیزه ای

رمضانعلی حمزه ای

بخش عمده این رفتارهای بزهکارانه به تربیت خانوادگی و

فقر فرهنگی افراد بر می گردد. برای جلوگیری از این عمل در

قدم اول باید به مردم از طرق مختلف همچون صدا وسیما،

آموزش و پرورش و خانواده‌ها و دیگر رسانه های عمومی

اعم از دیداری و شنیداری آموزش داد که این اموال متعلق به

خود آنهاست و ضرر هرگونه آسیب به خود آنها برمی‌گردد

و با افزایش مراکز تفریحی و فرهنگی که در آنها هیجانات و

انرژی های جوانان تخلیه شود، می تواند در کاهش تخریب

گری نقش بسزایی داشته باشد البته نقش شهروندان نیز در

مقابله با این عمل باید مورد توجه قرار گیرد و اگر شهروندان

احساس کنند که اموال متعلق به همه مردم است و ضرر و

زیان به آنها متوجه همه آحاد جامعه خواهد شد، در صورت

مواجهه با این رفتارها به دیگران تذکر می‌دهند. در این تذکر

حتی اگر شخص خاطی دست از عمل خود برندارد، متوجه

می‌شود که مردم نسبت به این رفتار زشت وی بی اعتنا و بی

توجه نیستند. در پایان اگر تخریب گری را یک جرم کوچک

تلقی کنیم و اگر در صدر رفح آن برناییم این جرم در دراز

مدت تبدیل به جرایم سنگین‌تری خواهد شد و آسیب‌های

بیشتری بر پیکره اجتماع وارد خواهد کرد. بنابراین مبارزه با

آن امری ضروری است که باید بیشتر مورد توجه مسئولان و

خانواده ها قرار گیرد.

تلاش برای کسب عنوان جهانی

گفت و گو با نفر اول المپیاد فناوری مُد

فاطمه محمدزاده

از گذشته تا امروز علاوه بر مسکن و خوراک ، پوشاک انسانها نیز از اهمیت زیادی برخوردار بود که با گذشت زمان کمیت و کیفیت آن دائماً در حال تغییر می باشد، تا به امروز که همان خیاطی قدیم تبدیل به رشته دانشگاهی طراحی دوخت شده تا علاوه بر کار عملی به مباحث تئوری جهت شناخت ترکیبات و طراحیهای متنوع لباس پرداخته شود که با این مقدمه مصاحبه ای داشته ایم با خانم زهرا مازندرانی دانشجوی رشته طراحی دوخت و دارنده مقام اول المپیاد فناوری مد.

المپیاد در زمینه الگو و دوخت بوده و پروژه ما کت و سارفون به روش مردانه دوز بود، البته زنانه و مردانه متفاوتی که در آنجا خودشان طرح را ارائه داده و ما آنرا اجرا می کنیم و این کار کیفیتی کمیتی است چون در رشته ما بیشتر اندازه و مبحث مهمه و در سائیزی که ارائه شده حتی یکی دو میل هم نباید اختلاف داشته باشه هرکس بهتر اجرا کرد برنده است. همچنین زمان المپیاد ۲۱ ساعت بود که من ۵ ساعت اضافه آوردم و اولین نفری بودم که از سالن خارج شدم. از هر استان یک نفر به عنوان نماینده شرکت می کند و محدودیت جنسی هم ندارد.

۵- این رشته تا چه مرحله از مدارج علمی دانشگاهی را داراست ؟ و آیا المپیاد جهانی هم دارد ؟

این رشته در ایران تا مقطع لیسانس و در کشورهای دیگر تا مقطع دکترا هم دارد که در واقع مهندسی لباسه.
بله فعلا که از ایران اعزام نشده ولی اگر سال بعد اعزام کنند از من و نفر اول سال بعد در المپیاد کشوری امتحان می گیرند و یکی می رود به این مسابقات که یکسال در میان برگزار می شود.

۶- بعد از اینکه خودتون این رشته را انتخاب کردید، آیا دیگران را هم تشویق به انتخاب این رشته کردید ؟

۲-

آیا خانواده با انتخاب شما مخالفت کردند ؟

بله مخالفت کردند، آنها هم مانند بیشتر خانواده ها دوست داشتند که دکتر مهندس بشوم اما وقتی دیدند من به این رشته علاقه دارم انتخاب را به خودم واگذار کردند.

۳- تا به امروز چه مقامهایی کسب کرده اید ؟

سه سال در المپیاد فناوری مد شرکت کردم و هر سه بار نفر اول استان شدم و دوبار دیپلم افتخار گرفتم و امسال خداروشکر نفر اول کشور شدم.

۴- در مورد المپیاد توضیح بدهید و بفرمایید چند نفر شرکت کننده داشت ؟

خانواده

ها انتخاب رشته

را به عهده خود بچه ها

بگذارند تا فرزندانشان در

رشته مورد علاقه ادامه

تحصیل دهند.



تندیس‌یی که از سوی مسابقات به خانم مازندرانی به عنوان نفر برتر اهداء شده است.

عکس سمت راست مربوط به زمانی است که فاضل تازه ورزش کبدی رو شروع کرده بود و عکس سمت چپ مربوط به قهرمانی در مسابقات آسیایی گوانگجو است، که فاضل به همراه تیم ملی ایران قهرمان این مسابقات شد. بدون شک فاضل در این مسیر با سختی هایی زیادی روبرو شد که توانست با پشتکار بر همه آنها فائق آید.



پله های ترقی

گفت و گو با فاضل اترچالی

محمد حمزه محمدآبادی

فاضل اترچالی یکی از جوانان برومند این روستا است که ورزش را از دوران نوجوانی شروع و با پی بردن به استعداد و علاقه ای که در این زمینه داشت پله های ترقی را یکی یکی در رشته ورزشی اش – کبدی – طی کرد. فاضل از تیم جوانان ایثار شروع کرد و در همان سال ها بواسطه موفقیتهای بدست آمده در تیم ایثار به اردوی تیم ملی هم راه یافت. سپس به همراه تیم ایثار در چندین دوره لیگ دسته یک و لیگ برتر کبدی کشور شرکت جست که حاصل آن دو مقام نائب قهرمانی و یک مقام قهرمانی لیگ برتر بود. در ادامه با وضعیت نابسامان تیم ایثار این بازیکن به راه و ترابری اصفهان پیوست و با این تیم نیز به مقام قهرمانی لیگ برتر دست یافت. در سال ۹۱ نیز با پیوستن با تیم اراک به میدان رفت که مقام دوم لیگ را از آن خود کردند. در حال حاضر نیز مشغله ی اصلی اش ورزش کبدی است. جنگندگی و پشتکار فاضل همیشه او را به عنوان یکی از مدعیان پوشیدن پیراهن تیم ملی معرفی کرده است. گفت و گوی پیش رو قبل از اردوی تیم ملی کبدی جهت مسابقات جهانی هند که در اوایل فروردین ۹۲ برگزار می گردد صورت گرفت.

*** از چه زمانی و چگونه کبدی رو شروع کردی؟**

کلاس پنجم ابتدایی بودم که کبدی رو شروع کردم. اوایل دیدگاهم خیلی محدود بود. مثلاً می دیدم که ورزشکاران محمداًباد برای مسابقات کبدی به شهرهای دیگه می رن و فقط به این فکر می کردم چرا من همراهشون نباشم. از طرفی کبدی ورزشی ایه که درگیری بالایی داره و با روحیات جوانانه من جور بود و چند تا از دوستانم که میرفتن و من هم شروع کردم. وقتی به مسابقات خارج از استان رفتم باصطلاح پله اول رو طی کردم، به اهداف بزرگتر فکر کردم و دیدگاهم نسبت به این ورزش وسیعتر شد. به تیم ملی فکر میکردم. مثلاً می دیدم که هستند افرادی که به تیم ملی دعوت میشن و سطحشون اونقدرها از من بالاتر نیست با خودم گفتم پس من هم میتونم برم.

*** اولین بار در چه سالی به تیم ملی دعوت شدی؟**

سال ۱۳۸۶ بود که به تیم ملی جوانان دعوت شدم. وقتی وارد تیم ملی شدم انگیزه هام بیشتر و قوی تر شد و مسابقات بین المللی فکر می کردم و اینکه فرد خوبی برای جامعه ام باشم.

*** در حال حاضر مشغول به چه کاری هستی؟**

همانطور که می دانید ورزش شغل به حساب نمی آید و عمر ورزش حرفه ای بسیار کوتاه است. من هم که جوان هستم و

جویای کار و امیدوارم با مساعدت مسئولان بتوانم به کاری مشغول شوم و چشم انداز روشنی از آینده خود داشته باشم. مشغله اصلی من این روزها ورزش کبدیه و الان به صورت حرفه ای در حال فعالیت در این رشته هستم و در حال حاضر در اردوی تیم ملی هستیم که داریم خودمون رو برای مسابقات جهانی که ۵ فروردین ۹۲ در هند برگزار میشه آماده می کنیم.

*** برنامه تمرینی ات به چه صورته؟**

اگر در اردو باشیم معمولاً روزی ۲ بار ۲،۵ ساعت صبح و ۳ ساعت بعدازظهر ولی روزهایی که تو استراحتیم حداقل روزی یک ساعت تمرین دارم.

*** مشوق اصلی شما در ورزش کبدی ؟**

آقای غلامرضا (امیر) مازندرانی

*** خانواده هیچ مخالفت یا موافقتی در این زمینه نداشت؟**

چرا. همیشه تشویقم میکردن ولی گاهی اوقات که آسیب شدید می دیدیم بخاطر سلامتی خودم اضطراب داشتن که گاهی وقتها منجر به ناراحتی و مخالفت با ادامه دادن این ورزش می شدند.

*** ورزش کبدی چه تأثیری در اخلاق و رفتارت داشته؟**

به جرأت میتونم بگم در اخلاق و رفتارم بسیار تأثیر داشته. تا قبل از ورزش کردن با توجه به سن نوجوانی و هیجانات این دوره ممکن بود به سمت خیلی از کارهای خلاف کشیده بشم



در طول گفت و گو فاضل بارها از غلامرضا (امیر) مازندرانی گفت و اینکه چه نقشی در موفقیتهایش داشته‌است و یکی از فاکتورهای اصلی موفقیتهای خود و تیم ایثار را مربیگری غلامرضا مازندرانی می داند.



اما روی آوردن به ورزش باعث شد هیجانانتم تخلیه بشه و تمام حواسم متوجه کبدی باشه.

*** برنامه ات برای آینده چیه؟**

اولیش مسابقات جهانی پنجم فروردینه که آرزو دارم قهرمان شوم و با دست پر برگردیم. و مسابقات آسیایی (سالنی ۵ نفره) که خرداد ماه ۹۲ برگزار میشه که امیدوارم بتونم حضور داشته باشم. و برنامه بعدی مسابقات آسیایی تایلند که شهریور ۹۲ برگزار میشه و اما برنامه اصلی ام برای مسابقات بازیهای آسیایی که در کره جنوبی برگزار میشه.

*** سخت ترین حریف یا بازی که تا بحال داشتی کدام بوده؟**

سخت ترین بازی که داشتم فینال بازیهای آسیایی گوانگجو مقابل تیم هندوستان بود.

*** شیرین ترین خاطره ورزشی ؟**

برد با تیم ایثار در مسابقات لیگ برتر مقابل راه و ترابری اصفهان در سال ۸۸ چون بیشتر بازیکنان از بچه های روستای محمداًباد بودند و آخرین مسابقه در شهر اصفهان برگزار شد مزه دیگری داشت.

ادامه در صفحه ی بعد



✱ **تلخ ترین خاطره؟**

مصدومیتم در فینال مسابقات آسیایی گوانگجو مقابل هند که نیمه دوم بازی رو از دست دادم.

✱ **یک خاطره جالب؟!**

بعد از قهرمانی در مسابقات آسیایی گوانگجو خانواده ها زنگ میزدن به بچه ها و با اینکه فیلم بازی رو دیده بودن واسه بچه هاشون گریه کرده بودند و اشک شوق ریخته بودند. این موضوع برای من خیلی جالب بود گفتم زنگ بزنم ببینم واسه خانواده من هم چنین حالتی وجود داشته یا نه؟ وقتی زنگ زدم دیدم مادرم اشک شوق ریخته خیلی خوشحال شدم بطوریکه هیچوقت فراموش نمی کنم. چون من با این امید به این مسابقات رفتم که فقط دل

پدر و مادرم رو شاد کنم.

✱ **کمبود و مشکلات در رشته کبدی؟**

بزرگترین مشکل کبدی نبود اسپانسر است. اگر بخواهیم مقایسه ای با ورزشهای دیگه مثل فوتبال داشته باشیم میبینم تفاوت خیلی زیاده مثلاً امسال گرانترین بازیکنان لیگ من و آقای میثم عباسی بودیم که سقف قرارداد ما ۹ میلیون تومان بود. در صورتی که ۹ میلیون برای یک سال تمرین و سختی پول زیادی نیست.

✱ **مشکل شما در حال حاضر؟**

ما تا وقتی که برای تیم ایثار بازی می کردیم میدونستیم که اگر مبلغ کمتری داریم میگیریم ولی در عوض برای تیم روستای خودمان بازی می کنیم و نزدیک خانواده

پله های ترقی



و دوستان هستیم و مشکل رفت و آمد نداشتیم. ولی با انحلال تیم ایثار کار برای ما سخت شده .

✱ **چه درخواستی از مسئولین داری؟**

اینکه بیشتر به این رشته توجه داشته باشن و بیشتر بهاء بدن. مثلاً بعنوان نمونه بعد از قهرمانی مسابقات آسیایی گوانگجو آقای محمدسیامک رضاقلی که از تیم ایثار به این جایگاه رسید بعنوان مرد نمونه سال استان کردستان معرفی شد. ولی مسئولان روستای محمدآباد حتی یک تشکر خشک و خالی از ما نکردند. فکر کنم این حداقل کاری بود که میتونستند انجام بدن.

در شماره قبل داستان بدانجا رسید که کندس پادشاه اسبش متواری شد و خودش در زمین های زراعی اطراف روستا سرگردان ماند. تغییر چهره داد و به میان مردم روستا رفت. شب دنبال جایی برای استراحت می گشت که به دام جاسم و رفقایاش افتاد و ...

شاه کنار آتش محو افکار خودش بود، چند دقیقه ای که گذشت جاسم رو به شاه گفت: به قیافت نِمخوره از تریاک بیشتر بکشی! احتمالاً مسافری تو راه تریاکت تمام شده! اره؟ مسافرا بعضی موقع ها پیش من میان. بعد به یکی از افراد دور آتش اشاره کرد و به شاه گفت: مواد دست این عتتره، جاسم دو تا کشیده آرام تو گوش همان عتتر زد و گفت: یِه بسته مسافرتی بده به حاجی. بسته را که به شاه داد، شاه گفت این دیگر چیست؟! من فقط سردم شده بود، معناد نیستم. جاسم با عصبانیت به شاه گفت: دو ساعت وخت ما ر گرفتی حالا مگی هیچی نمخای؟! اَصن پول آتیش ر بده بیَنم. شاه گفت: کدام پول؟ کدام آتش؟! چرا حرف زور میزنی مردک؟! جاسم حال عادی نداشت، در حالی که داشت سمت شاه میرفت گفت: من پوِلت مِنم، شاه هم که دید اوضاع قمر در عقرب است پا به فرار گذاشت و جاسم هم دنبالش دوید، چند دقیقه ای که جاسم در کوچه پس کوچه ها دنبال شاه دوید، ناگهان دو نفر جلوی آنها سبز شدند، یکی از آنها یقه جاسم را گرفت و گفت: مرتیکه مفنگی! اینچ منطقه ی من و ریغیقامه. مگه یک بار بهت نگفتم ساعت ۱۰ شب به بعد اینورا پیدات نشه؟! هَه؟؟ جاسم کمی ترسیده بود، ولی ادای قلدرها را در آورد و گفت: مگه اینچ ر خرببیدی یا ارث پیبره؟؟ انگار می خواست با داد و بیداد کسی را از جر و بحث اش با غریبه ها باخبر کند. مرد غریبه با قلدری هر چه تمام تر در جواب جاسم گفت: زیانته بارا من دراز نکن، بووووووق. اینجا بوَد که یک مرد حَلودا ۴۰-۴۵ ساله پنجره ی یکی از خانه های داخل کوچه را باز کرد و با لحن تندی فریاد زد: چه خَبر تانه؟؟ کوچه ر گذاشتین رو کله تان! شما خانه ندارین؟! زن و بچه ندارین؟ پیتر مار ندارین؟! هر شب تا ۲-۳ نصف شب مِنِه کوچه این، نِمذارین ما بخوابیم. شاه که دید در این بین هیچ کس حواسش به او نیست پا به فرار گذاشت، چند متری که دوید آن دو غریبه هم دنبالش دویدند، اما شاه جوَری میدوید که انگار برادر تنی یوسین بولت است، کندس پادشاه حدود ۳-۴ دقیقه در حال فرار کردن بود تا اینکه غریبه ها از پا افتادند و ببخیال شاه

شدند. شاه به خودش که آمد دید در بین زمین های زراعی اطراف روستا است و خورجینش را هم جا گذاشته. بعد از این همه دویدن هم خسته بود هم گرسنه، هم اینکه در آن شب زمستانی سردش شده، با خودش میگفت کاش حداقل خورجینم همراهم بود، خورجینش را درخوابه جا گذاشته بود، همان لحظه که بلند شد تا از دست جاسم فرار کند دیگر

کندس پادشاه

قسمت سوم

خورجینش را بر نداشت، اما نه پای برگشتن به خرابه را داشت نه جراتش را. در همان نزدیکی درختی را پیدا کرد و کنار آن نشست تا کمی استراحت کند. با خودش فکر کرد الان چه بر سر تاج و تختش آمده؟! داشت با خودش فکر میکرد که دیشب کجا و بود و امشب کجاست؟ اصلاً فکرش را نمیکرد که اطرافیانش منتظر یک بهانه کوچک برای تنها گذاشتنش باشند! چند دقیقه ای که غرق افکارش بود در آن شب سرد از خستگی خوابش برد. بیدار که شده تقریباً ظهر بود. کندس پادشاه از دور داشت گرگان را می دید، باید به آنجا می رفت و از آنجا راهی پایتخت می شد، از بین زمین ها به سمت شهر راه افتاد. چند دقیقه ای راه نیفتاده بود که چوپانی خطاب به او گفت: خسته نباشی. شاه یک تشکر خشک و خالی از چوپان کرد و به راهش ادامه داد. چوپان به سمت کندس پادشاه رفت و به او گفت: از قیافت معلومه که خِلی خسته ای، رنگ به رو نداری، احتمالاً گسِنه هم هستی! صُب دیدمت زیر درخت خو رفته بودی دلم نیامد بیدارت کنم. بیّا بیّا یِه چی بخور بعد اگه خواستی برو. شاه دلش نمی خواست پیشنهاد چوپان را قبول کند، نمی خواست بیشتر از این در بین این مردم بماند، اما چاره ی دیگری نداشت گرسنگی حسابی به او فشار آورده بود، رفت و با چوپان شروع به خوردن ناهار کرد، اولین بار بود که روی زمین غذا می خورد اما اَتقدر گرسنه بود که متوجه نشد. بعد از تمام شدن غذا چوپان رو به شاه گفت: دیدی گفتم گِسنه بودی! من هیچی نخوردم همه ی ناهار ر خِدَت خوردی. شاه وقتی متوجه شد که حتی یک لقمه نان هم برای چوپان بیچاره باقی نگذاشته حسابی شرمنده شد و از چوپان معذرت خواهی کرد. چوپان گفت: اشکال نداره! و از شاه پرسید: حالا دیشب چِر اینچ خو رفته بودی؟ شاه آه سردی کشید، دلش پر بود و میخاست با کسی صحبت کند، سر صحبت را با چوپان باز کرد و داستان ورودش به روستا و اتفاقات ساعات اخیر را برای چوپان تعریف کرد چوپان گفت: یعنی مخای باور کنم که پادشاهی؟؟ باشه تو پادشاه باش، منم وزیر اعظم! و زیر لب با خودش گفت این مِثِ اینکه دیشب جنس اعلا کشیده هنوز تو هَپَروته. بعد به شوخی به شاه گفت حالا مخای بری گرگان که چی بشه؟ فکر کردی اگه مثلاً شاه باشی، اون دور و بری هات که به این راحتی وِلت کرده، ببینانت چکارت منان؟ زنده مَزارانت؟؟! باش همین جا یِه زن بیگیر زندگِیتِه بَکن، ولش کن تاج و تخت ر ! اما کندس شاه راه گرگان را از چوپان پرسید و راهی گرگان شد. چوپان که دلش به حال شاه سوخته بود، چند سکه ای به او داد تا حداقل تا شهر را پیاده نرود.

شاه والی گرگان را می شناخت. بعد از رسیدن به گرگان نشانی دارالخلافه را جویا شد. به آنجا که رسید سراغ والی را گرفت، اما والی جلسه داشت شاه مجبور شد تا ساعت ۵بعدازظهر منتظرش بماند. والی که از دفترش بیرون آمد، کندس پادشاه به او گفت: سلام بهادر. والی اول شاه را ندید، اما از روی

صدایش او را شناخت. والی حسابی دست و پایش را گم کرده بود برگشت و شاه را نگاه کرد، صورتش حسابی سرخ شده بود. منشی به والی گفت: حالتان خوب است آقای والی؟ طبیب خبر کنم؟ والی گفت: نه چیزی نیست، شما مرخصید. منشی رفت و والی و کندس پادشاه در دفتر تنها ماندند. والی با تعجب به شاه گفت: کندس پادشاه خودت هستی؟؟ اصلاً باورم نمی شود! می گفتند که تو مُردی! شایعه شده در گنبد تو را به قتل رسانده اند! اینجا چه کار می کنی؟ شاه بُهتش زده بود، نمی توانست حرف والی را باور کند، لکنت گرفته بود، مثل اینکه حدسش درست از آب درآمده بود و اطرافیانش پس از گم شدن او تاج و تختش را صاحب شده بودند. از والی پرسید پس تاج و تختم چه شد؟ والی گفت: الان برادرزاده ات پادشاه شده. کندس پادشاه ته قلبش خالی شده بود و همه چیز را از دست رفته می دید. والی دیگر چیزی نگفت، کندس شاه را به خانه اش برد تا در آنجا کمی با او حرف بزند و فکری به حال او بکند. وقتی به خانه والی رسیده بودند شب شده بود. بعد از شام کندس پادشاه داستان گم شدنش را برای والی تعریف کرد و از والی خواست تا او را کمک کند تا به تاج و تخت برگردد. اما والی سعی می کرد تا او را از این کار منصرف کند زیرا می دانست اگر پای کندس پادشاه به پایتخت برسد او را خواهند کشت. بعد از مدتی جر و بحث و اصرار کندس پادشاه برای برگشت به پایتخت و تلاش والی برای منصرف کردن او، شاه رو به والی گفت: پس پیشنهاد تو چیست؟ والی گفت: آفرین! تازه سر عقل آمدی، پس خوب گوش کن ببین چه می گویم. تو باید جایی کار کنی که زیر نظر خودم باشی، تو در گرگان نباید بمانی چون اینجا تو را زیاد میشناسند و به خاطر اینکه ماجرای مرگت هم مشکوک بود امکان دارد کسی هویت اصلی ات را بشناسد و مهم تر از آن احتمالاً برادرزاده ات در گرگان و در خانه آشنایانت تا دور و بر آنها دنبال تو می گردد. بهتر است فعلاً تو در یکی از روستاهای اطراف بروی و آنجا باشی تا بعداً ببینیم که چه بکنیم. شاه گفت پس من به همان روستا می روم، تو باید کمک کنی آنجا کدخدا بشوم. من اگر ریاست نکنم دق میکنم در ضمن باید در آنجا با چند نفر هم تسویه حساب کنم. والی صلاح نمی دید شاه با عموم مردم سرکار داشته باشد ولی با خود گفت بهتر است بیشتر از این روی حرف شاه حرف نزنم و پیشنهاد شاه را قبول کرد. انتخاب کدخدا نزدیک بود و والی هر چه زودتر باید برای شاه هویت جعلی درست می کرد. درست کردن هویت جعلی برای شاه و پیدا کردن یک خانه کوچک در روستا حدود دو هفته طول کشید. حالا کندس پادشاه ساکن روستا شده بود و انتخاب کدخدا هم یک ماه دیگر برگزار میشد.

ادامه دارد ...



مسابقه پيامکے

آيا می‌دانيد معادل محمدآبادی واژه‌ی «**غروب**» چیست؟
پاسخ خود را به سامانه پيامک نشريه (۳۰۰۰۱۲۲۰۰۰۰۶۵) ارسال نماييد

جواب مسابقه شماره قبل: ميل نداشتن =اندمش يا اندمشم نمشه ، تعداد ۴۶ نفر در مسابقه شرکت کردند که از این تعداد ۲۶ نفر به سوال درست جواب داده و نفرات ذیل به قيد قرعه برنده شدند.

ام البنين رمضانپور، فاطمه قربان نژاد، قاسم محمدزاده



ازگلستان من ببروقے

درويشی مستجاب الدّعوه در بغداد پديد آمد حجّاج يوسف را خبر کردند بخواندش و گفت دعای خيری بر من بکن . گفت خدایا جانش بستان . گفت از بهر خدای این چه دعاست ؟ گفت این دعای خيرست ترا و جمله مسلمانان را .

ای زیر دست زیر دست آزار

گرم تا کی بماند این بازار

به چه کار آيدت جهاندارى

مردنت به که مردم آزارى

(گلستان سعدی ، باب اول ، در سیرت پادشاهان)



و اما طرز تهیه ماش پتی :

سلف را ریز کرده و با نمک

آن را می مالیم. سپس توی

صافی ریخته و می شویم.

بعد حبوبات و کدو حلوائی و

سلف را با هم مخلوط کرده و

روی اجاق می گذاریم تا بپزد.

در آخر هم سیرداغ و ترشی و

نمک و ادویه جات آنرا اضافه

می کنیم.

اَوَن قدیم ها یک نَفَر بنام سعدی مِنه یک ده زندگانی مِکرد یک روز صُب زود سعدی داشت مَنه حیاط پشت و پِلو اَزال ر خُب سر مِنداخت و مِخواست بره زَمین کل کنه، چند روز پیش ها یک بارش خُب زده بود و زمین زیارار ملاپیم کرده بود، سعدی داد زه ها مار سلیمان آخَرش سُموار جوش آمد یا نا، یک دَغالاش ر پُف پَرَن پَده گِیرا بِشه بَگه زوئَر جوش بیاد، افَتو آمد بالا، یک لقمه نون هم بیپِچ مَنه سَفَره و مَنه دوشِنبَره بذار» سعدی همونجور که داشت حرف مَزه که مار سلیمان از مَنه کِدار دِر کَلش در کرد و گفت چایی ر تم کردم دِست و بالَت او بزَن بیا بالا، چایی پیر تم مِشه. سعدی آمد سر سَفَره نشست و زَنش یک کاسه چایی گذاشت جلوش و سعدی چند تا قند رِخت مَنه چاییش و شیریندارش کردو تا بردَدِم تِکش زَنش گفت: «سلیمان دِگه بش خِدش جاهل جوان شده و وقت زَنش، زَنش بدیم. یکدَفه چایی سعدی ر پَرد، کَلِیش گرفت و بعدش گفت: «چی وخت زَنشه؟ هنوز وِچَه ی، تازه پشت لَبش سُرُ شده، چه مَدانه زَن چیه، هنوز خُب عقل رَس نشده…» مِگی نا، اول امتحانش کنیم ببینیم چکار مَنه، یک وَرزا مَدَمِش پیرِه شَهر، آگه تاناست به قِیمَتش بفروشه معلوم مَشه وخت زَنش و با همون پول زَنش مِدیم.» سعدی یک وَرزا ر رِسمان کرد و داد دِست پسرش و گفت «این وَرزا مِبری شَهر مفروشی پولش ر هم میاری کار داریم، سَرَساب باش سِرَت کاله نلاران.» پسر سعدی که خیلی از خِدش غَره بود گفت: خیالت تَخَت. پسر سعدی رِسمان (رِیسمان) گاب ر گرفت و رفت طرف شَهر و سعدی هم گو جَفت ر گرفت رفت زمین کِل کنه.

اول بازار دلال ها نشستسته بودان و زَنها که مرغ و مِرغانه میاوردان ازشان مَخردیان و همون سر گَنز ۷ تا برار بودان که دلالی مَکردان و از مرغ، خروس، تَشَنو، خروس کِلِه، لَیک

عاقبت بُز خری

اوسانه محلی عاقبت بز خری یا پسر سعدی

چند سال قبل و زمانیکه هیأت جان نثاران صاحب الزمان روستا به مشهد رفته بود توفیق داشتم تا پس از ۳ روز به جمع آنها بپیوندم. دلیل اصلی سفرم علاوه بر شرکت در هیأت و عزاداری و پابوسی بارگاه امام رضا(ع) انجام مصاحبه با آقای خواب نما روحانی تاثیر گذار سالهای دور روستایمان و ریش سفیدان روستا بعنوان گنجینه های فرهنگ و ادبیات و تاریخچه روستایمان بود. دستاورد دنیایی آن سفر فیلمی حدودا ۲ ساعته حاوی مصاحبه رودرو با جمی از بزرگان و ریش سفیدان روستا در حسینیه اردبیلی ها و ثبت و ضبط گوشه هایی از اطلاعات نهفته در سینه این عزیزان و حفظ آن برای آیندگان روستا است. و از جمع مرحوم حاج شعبان رمضانپور از میان ما رفته. اینها را نوشتم تا به تمامی جوانان و علاقمندان روستا گوشزد کنم که پدربزرگ ها و مادربزرگهائمان که گنجینه های

، مرغانه، مِرغانه غاز و مَقَلَمون گرفته تا گاب و گِسَند و مال ، همه چیز مَخردیان و نِمِس خیلی از دلال ها دِگه هیچ اَنصاف نداشتان و بدشان نمیامد مردم ر تَلَکه کنان. این هفت تا برار نشستسته بودان که دیدان پسر سعدی داره با یک وَرزا میاد گُفتان بیاییم وَرزا پسر سعدی ر بُز بکنیم اَزش بخریم برا همین رفتان مَنه بازار، پَس و پیش نِشِستان و همینکه پسر سعدی رسید جلو اولین برار گفت:« پسر سعدی بزت چند؟» پسر سعدی تعجب کرد گفت بز نیسته چشمانت نمیبینه وَرزایه، دالاله گفت نه بابا این که بزِه، کی گفته وَرزایه؟ پسر سعدی گفت برو بابا و رفت تا رسید جلو دومی که اونم گفت پسر سعدی بزت چند؟ پسر سعدی گفت ای بابا بز چیه؟ وَرزایه وَرزا. همونجور پسر سعدی رفت برار سِیمی و چهارمی و پنجمی همه پسر سعدی ر گُفتان ، بزت چند؟ دِگه پسر سعدی دِل به شک شده بود! پیش خدش گفت ای بابا نکنه راستی راستی این بز باشه؟ برم پیش بقیه ببینم اونا چی مَگان، رفت تا رسید پیش شیشمین برار. اونهم سوال کرد پسر سعدی بزت چند؟ پسر سعدی گفت چره همه مَگین بز، اینکه بز نیسته وَرزایه، دالاله گفت : کی گفته وَرزایه؟ پیرم گفته. همین صُبی رِسمان کرد داد دِستم گفت وَرزا ر ببر بازار بفروش. دالاله گفت : نا، حُکَمَن خُب نَشَفَتی ، پِیَرَت ر مَن مِشناسم، رَخبِیم یعنی پیرت نمَدانه بز چیه؟ وَرزا چیه؟ ت خُب نَشَفَتی ، پسر سعدی بُوَر کرد که بز، ولی باز گفت : محکم کاری کنم ببینم دلال ها دِگه چی مَگان.و رفت پیش دلال هفتمی که اونهم گفت پسر سعدی بزت چند؟ و دِیگه قَشَنگ بُوَر کرد که بز!گفت مَشَتی بزم ر چند مَخری؟ ماشااا.. بزم خُب چاقو و چِلِه. دالاله گفت این پیر بزِه نمی بینی چقدر قَدش بلند شده. بزغاله گوشتش پَرزانیست چه برسه این پیر بز. کی مَخاد ازت بخره؟ بدگیری کردیم .

یک عُمَر با پِیَرَت رَخبِیِی کردیم حالا ت سر و کَلَت پیدا شده و اُمَی پیش ما! پسر سعدی گفت : پیرم گفته این بز ر به قیمت بفروشم، پولش ر کار داره. دالاله گفت : نمدانم بدردم بخوره یا نا؟ چکار کنم دِگه، وقت تنگ بایستی هوا رَخبِر داشته باشی دِگه. و بالاخره پسر سعدی دِوَره کردان و اَنَدِه مَنه سَر مال زَدان تا وَرزا پسر سعدی ر با کَلِی مِنت به قیمت بز خریدان. بعدش گُفتان پسر سعدی حالا که بزت ر به قیمت فروختی نِمِخواد یک سور بدی و شکم ما سر کنی؟ خلاصه از همونجه رفتان مهمانخانه و ناهار خوردان و گُفتان آقا حساب مَنه و همونقدر پولی هم که به پسر سعدی داده بودان ر خدشان خوردان و پسر سعدی دِست خالی اُمد خانه.

اما پِشَنقِین از اون طَرفه، سعدی که صلات ظَهر هَلاک دِلِه از کِل کردن زمین اُمدِه بود تا چشمش به پسرش افتاد گفت: وَرزا ر فروختی بابا؟ پسرش گفت: وَرزا نبود بز بود. بز؟ کی گفته بز بود؟ همه دلال ها گُفتان پسر سعدی بزت چند و تا آخر قضیه ر بَش پِیَرش تعریف کرد؛ سعدی گفت : سر پسر مَن کلاه مذارین، یک بلایی سرتان بیارم که از ... خوردن خِدتان پشیمان بشین، بعد رو کرد به زَنش و گفت: زَن دیدی این جَوانِت تِمّان (تنبان) خِدش ر نِمَتانِه بالا بکشه.

سوایی سعدی رفت سَر زمین و از مَنه خرابه ها د تا شغال بچه گرفت و آورد خانه و فردا یکی از اونا ر گوشه حیاط بست و یکی دِگه ر گرفت و با خِدش بِرد سَر زمین نزدیک شَهر که داشت کِل مِکَرد و شغال بچه ر کنار خَطِه بست. همونجور که داشت زمین کل مَکرد دید اَوَن هفت تا برار داران مِران شَهر، یک خدا قَوَت بلند سعدی ر دادان که یَکدَفه چشمشان به شغال بَچِه افتاد، گُفتان سعدی بَش چی شغال بچه ر اینجِه بَستی ، سعدی گفت: دِستَمَره مَنه، گُفتان یعنی چی

تا کاسه چایی بیارم بخورین و همینجه یک سَر خو بزنین و هلاکی در کنین، تا سعدی رفت چایی بیاره برارِا گُفتان آگه همون قیمت گفت شغال وِچَه ر بخریم ببریمش. بالاخره برارِا شغال وِچَه ر به قیمت ۵ تا گاب خریدان و رفتان. فردا که شغال وچه ر با خِدشان بردان بازار یکی از برارِا گفت شغال وِچِه امروز کارها مَن ر بکنه و رفت بِقاپَده ۴ کیلو گوشت خرید و بست گردن شغال وِچِه و گفت: مری خانه به زَنم مَگی امروز ناهار مَن ۵ تا مِهمان دارم و این گوشت ها ر برا ناهار بِپِزه و شغال وچه ر ول کرد و شغال وچه هم فرار کرد و رفت مَنه لَته پایه ها و گوشت ها ر خورد و رفت پی کارش. ظَهر که دلال ها با مِهمانشا رسیدان خانه، زَنش گفت مرد بَ مِهمان مِخواستی بیاری نِمِخواستی به مَن بَگی یک چی دِرِست کنم، خانه هم هیچی نداریم. دالاله گفت : ۴ کیلو گوشت خَردیم گردن شغال بستم که بپاره و خبر بده مِهمان داری، زَنش گفت : شغال کجا بود، اصلا شغال نیامده، دالاله گفت نیامده، همون شغال وچه که از سعدی خَریده بودیم، زَنش گفت نیامده. دالاله گفت ای داد بیداد سعدی سَر ما بِد کَلاهی گذاشته، فردا صُب رفت پیش برابرِاش و از سیر تا پیاز قضیه ر تعریف کردو گُفتان باید تَلافِیش ر سر سعدی در بیاریم.

تازه این اول کار بود ، سعدی نقشه های دِگه ای برا دلال ها داشت. برا همین خَرَش ر پالان کرد و یَکجوری چَند تا اَشرفی ر آخر پالان خَر جا داد که هر وقت که خِدش مِخواست مَقَتاد پایین، فردای اون روز، دلال ها سَر گَنز نشستسته بودان که دیدان سعدی با یک بار هیزم داره با خَرش میاد. سعدی تا نزدیک دلال ها شد یک سِخ کرد و یک اَشرفی پایین افتاد و دلال ها دیدان سعدی همونجور که داره پشت سر خَر راه مَرِه دِلا شد یک چی ر از رو زمین گرفت و گذاشت مَنه جِیش، دوباره وقتی جلو دلال ها رسید یک سِخ دِگه کرد و یک اَشرفی دِگه یَکجوری افتاد پایین که یَقَی مَگی خَر داره اَشرفی مَرینِه. د مرتبه سعدی دلا شد و اَشرفی ر گرفت و با گوشه جامش تمیز کردو گذاشت مَنه جِیش، دلال ها گُفتان سعدی چکار مَکنی؟ سعدی با بی خیالی گفت هیچ چی ، این خَر مَن تَک تَک اَشرفی مَندازه و مَن اَشرفی ها ر دارم جمع مَکنم. بالاخره حیفه حرام مَشه، مِگان اَدَم خَنطَلَع

روزی دِ مرتبَه چاشت مَخوره، دالالها هم همینکه چشمشان به خَر افتاد یادشان از شِغال در رفت و به هر قیمتی که شده خَر ر از سعدی خریدان و سعدی گفت اگر مَخوابین زوئَر به پول برسین باید خَر ر مَنه یک خانه سفیدکاری که فقط یک در داره بندازین و زیرش هم قالی پَهم کَنین و خَراکش هم نخود و کِشَمِشه براش بزارین و در خانِه ر ببندین بعد از یک هفته خانِه ر پَر مَکنه و هر چی که دلتان مِخواد می گیرین. دلال ها مو به مو حرفا سعدی ر کردان، خَر بدبخت بعد از د سه روز از گِسنَگی و تِشَنَگی اُمد پشت در افتاد و مرده برارها پس از یک هفتَه اَمدان در ر باز کنان دیدان باز نمشه، گُفتان حتما خانِه ر پَر کرده و بایستی از سَفت بریم مَنه خانِه و اَشرفی ها ر بگیریم. یَکیشان گفت: گمان نکنم بفروشه، یکی دِگه گفت چره مفروشه. همین دیروز یک وَرزا ر از پسرش به قیمت بز خریدیم و امروز اُمدیم خائِش ناهار، اینا خیلی ساده یان. سعدی که اُمد مَنه خانِه گُفتان سعدی شغال وِچَه ر نِمَفروشی، سعدی گفت: نه بابا این شغال بچه خیلی قیمتیَه نمَفروشمش و بالاخره اَنَدِه دلال ها التماس درخواست که سعدی گفت فلاَن قدر و اونا گُفتان خانِه خَراش چه خبره این که قیمت ۵ تا گاب هم بِیشترِه، اَنَدِه نِمِیزه سعدی گفت مَنَکه گُفتم نمَفروشمش و گفت برم چند

مَشه و نقشه هاشان کشیدان و زن سعدی یک پوسَت گِسَندَن تَن شکمش بست و مِشَن هم خون گِسَند رِخت و چِشم انتظار ماندان تا دیدان برارِا مثل سیل اَمدان و از تَک هر کدامشان هم آتِش مِبارید و یک داد و قال و کَل کَلی راه انداخته بودان که نگو. سعدی هم یَکجور خِدش زده بود به کوچِه علی چپ که انگار نه انگار این بلا ر خِدش سَر اونا دَرآورده. سعدی گفت یواش تر، یک نَفرتان شکافته شکافته حرف بزَنه ببینم چی مَگین، چی شده؟ یکی از برارِا گفت: خَر مرده. سعدی گفت: خَر مرده؟ حتما خیلی خانِه پَر شده بود خفه شده، خانِه خَراش ها خَر ر مَنه یک خانه کالَن تر مَنداختین، یکی از دلال ها گفت چر مَر خَرف مَگی، خَر بَکدانه اَشرفی هم ننداخته، حالا سَر ما کلاه مِئاری، پول ما ر تا شاهی آخَرش بایستی بدی. سعدی گفت خَنتان که دیدین خَر اَشرفی مَنداخت. یک پیرمرد که امروز بمیر فردا بمیر بود این خَر ر به مَن فروخت و گفت آگه بجا علف جلوش نخود و کِشَمش بریزین اَشرفی مَندازه و همین دیروزش تازه خَریده بودم و یک د موشت نخود و کِشَمش رِختَم و خَر گرفتم رقتَم هیزم بیارم. موقع رفتن که ننداخت ولی



کرد و زَنش شِکَمِش چَسید و دانک دانک زَد و افتاد مَرد. دلال ها گُفتان سعدی عَجَب آدمی هستی ت. خَر مرد که مَرد به دَرک چَرِه زَنَت ر کَشَتی، سعدی گفت: ای خُدا بدبخت شَدم، بَدوئِم بَرَم نِی ر پیدا کنم. حالا این زَنه نِی ر کِجا جا داده باشه خوبه.

سعدی رفت مَنه خانِه یک کم دِچَکِل دِچَکِل کرد و یک نی ر آورد و گذاشت مَنه تَک زَنش و شروع کرد باد کردن تا بَلق زَنش باد افتاد و یک کَم دِگه دلال ها دیدان زن سعدی که مرده بود راست شد نشست. چشم دلال ها داشت درمیامد. گُفتان سعدی این چه جور نی یه باز؟ سعدی گفت از بابام به مَن رسیده و هِش کس نَمَدانه فقط مَن مَدانستم و زَنم و حالا شما هم فِهمیدین. یکی از برارِا گفت اگر نی ر بَما بدی پول خَر مال خَدت. از شیر مارت حلال تر، اونا هم نی ر گرفتَان و رفتان. خورده برار از همه شان جَلَب تر بود و همیشه مَدام با زَنش دِعا مرافه داشت و تَکان مَخورد زَنش ر مَنداخت زَر چو، برا همین نی راون گرفت برد خانِه و همون دم دِست گذاشت ولی نَگفت چی هسته، شب زَنش نشستسته بود داشت قند زَر مَکرد که دالاله گفت: برو یک کاسه چایی برز، زَنش تا گفت خَدت راشو برز، مردی چِست و قَند شِکَن ر گرفت زَد کله زَنه ر لاپ لاپ لوپ کرد و زَنه دراز به دراز افتاد و مرد و هر چی مردی با نی داهان زَنش ر باد کرد زنده نَشد که نَشد. خَبر بِچَید که فَلَانی زَنش ر کَشَته.

سعدی که خُب نقشه هاش ر کشیده بود زَنش گفت امروز باز سر و کله دلال ها پیدا مَشه، یک چارقَد سیاه سرت کَن و رو سکو بشین، دلال ها که اَمدان گریه قَبرش نشان بده و ته بیارشان سر قَبر. سعدی هم رفت یک قَبر جُل کند و یک جا مَنه قَبر درست کرد و یک منقل دِغال و چَند تا داغی با خدش برد. وسط قَبر ر هم سولاخ کرد.

سر و کله دلال ها پیدا شد. زن سعدی گفت سعدی عَمرش ر داده به شما. دلال ها گُفتان خدا بیامرزش چَندِه اَدَم خوبی بود قَندِه به ما رَخب بود. زحمت بَکش یک قَبرش ر سَراغ بده یک فاتحه براش بَگیم. زن سعدی هم رفت و قَبر ر سَراغشان داد و اُمد. دلال ها دیدان وسط قَبر سولاخ داره، یَکیشان گفت: این گابِرو

به روح سعدی خیلی ما ر اذیت کرده و ضِلَر زده حالا که قَبرش سولاخه مَنه قَبرش برنینم. اولی برار رفت تِمّانش کشید پایین و تا دم سولاخه نشست سعدی هم داغی ر چِساند تَن کون سَمبَلش و اولیه گفت آخ و بُمبَلک چِست. براراش گُفتان چی شد؟ گفت: مَنَکه رِدم، دومی و سِیَمی تا آخری که گفت آخ سوختم. این سعدی زنده یادی هم مار سوزاند، مرده یادی هم مار سوزاند. و از سَر قَبر رفتان و زن و بچه سعدی اَمدان از مَنه قَبر برون اُوردانش.

سعدی رفت شکایت کرد که پیر خداییامرِز مَن هفت تا نوکر داشت که اونا هر کدام یک یابو، یک طِیاق، یک توفَک گُرفتَان و گُرخَتان، قاضی گفت: چه نشانی داری که راست مَگی؟ سعدی گفت: دم کِپَل ها نوکرها پِیَرِم داغی پِیَرِم دَاره. رفتان دلال ها ر اُوردان و تَمانشان پایین کشیدان دیدان ارِه، دِرسته، داغی داره و مجبور شدان هر کدام یک اسب و طِیاق و توفَنگ به سعدی تَوان دادان. سعدی گفت تا دِگه شما باشین سر پسر مَن کلاه بذارین. برین پی کارتان.

گفت و گو با احمدی کردی؛ دهیار روستای محمدآباد در دهه ۴۰

بیایید بوته خاری را به دسته گلی مبدل سازیم*

محمد عباسی، علی خورشیدکلایی



با اینکه متولد روستای گز است و در محمدآباد متولد نشده اما تعلق خاطرش به محمدآباد بیشتر است. احمد کردی دهیار روستای محمدآباد در سالهای ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۲ خورشیدی بود. و در طول فعالیت خود در محمدآباد بسیار تأثیر گذار. شن ریزی معابر، ساخت مدرسه، لوله کشی آب، انتشار نشریه ندای ده و بسیاری کارهای دیگر از جمله مواردی است که ایشان در مدت زمان خدمت خود در محمدآباد برای روستا انجام داده است. در این شماره با ایشان به گفت و گو نشستیم که الحق گفتنی بسیار دارد و همچنان دلش برای محمدآباد می تپد.

* تیتیر مطلب برگرفته از نشریه ندای ده است.

اوایل زندگی تا ازدواج

سال ۱۳۱۲ به دنیا آمدم. پدرم مداح و آدم مقیدی بود. شغلش سبزی کاری بود. آن زمان شوروی در بندرگز روابط تجاری داشت. مادرم هم آدم مقیدی بود. یکساله بودم که پدرم را از دست دادم. یک دایی ۱۴-۱۵ ساله داشتم که اونهم پدر نداشت. پدرم وصیتنامه اش را که نوشت، دایی ام را صدا کرد و بهش گفت: این بچه ی گهواره ای من را به مدرسه بفرست تا درس بخواند و چند دقیقه بعد فوت کرد و بعد از آن کنار مادر و دایی ام بزرگ شدم. مادرم در تربیت من خیلی دقت میکرد و همیشه به رفتارهای من تذکر می داد و این بود که هیچ وقت دنبال کار منفی نرفتم. البته از دایی ام هم خیلی می ترسیدم. و یکی از دلایلی که دنبال کارخلاف نرفتم همین ترس بود. به مدرسه رفتم و در مدرسه از دروس شفاهی و جواب دادن ترس داشتم. چون می ترسیدم اشتباه کنم و دایی ام بفهمد. تا کلاس ۶ ادامه دادم و بعد بخاطر عدم استطاعت مالی و کمک به دایی ام در کارهای کشاورزی و سبزی کاری از ادامه تحصیل بازماندم. البته بعد از ۱۴-۱۵ سال کارمندی باز هم ادامه دادم. شغل های زیادی هم تا آن زمان پیش آمد، مثل کمک آموزگاری، کار در شرکت مخابرات، گارد جنگل، جنگل بانی و بعد از کلاس ۶ رفتم شاگردی مغازه، و زمان ازدواجم هم بود. صاحب مغازه پیشنهاد کرد با یکی از دخترانش ازدواج کنم ولی من به دلیل اختلاف طبقاتی و پدر نداشتن و اینکه سرپرست خانواده بودم قبول نکردم. تا اینکه همسرم فعلی ام رو یکی از دوستان معرفی کرد و ازدواج کردیم.

قبل از شروع مصاحبه آقای کردی دفترچه تلفنش جیبی اش را نشانمان داد که این عکس در پشت جلد دفترچه قرار داشت. در این عکس احمد کردی به همراه مرحوم کاظم ناصری (ملا کاظم) در زمینهای زراعی اطراف روستا قرار دارد.



از برنامه های آقای کردی اردوهای تفریحی به همراه جوانان روستا در جنگل های اطراف گرگان بود. که در آنجا به تفریح و بازی و کشتی گرفتن می پرداختند و در کنار آن ذهن آنها را با مسائل جدید آشنا می کرد.



دهیاری

روزی که رفتیم امتحان دهیاری بدیم حدود ۲۰۰ نفر شرکت کرده بودند که دولت به ۴۰ نفر نیاز داشت. اون موقع مدرک من کلاس ۶ بود. امتحان را خوب دادم ولی در مصاحبه رد شدم و جزو رزرو قرار گرفتم. من رزرو سوم بودم. حدود یک ماه بعد خبر دادند که بیااین برای استخدام. رفتیم دبیرستان ایرانشهر برای پذیرش. آنجایی یکی اسم های ۴۰ نفر اصلی را خواندند و از بین ۴۰ نفر اصلی ۳۸ نفر حضور داشتند و رفتند و مابقی از رزرو ها انتخاب شدند که منم جزو آنها بودم. تا اینکه رفتیم آموزشگاه در علی آباد کتول. در آنجا نفری یک کرت (۲۰*۲۰) به کارآموزها زمین دادند که ضمن آموزش باید هر کس زمین مربوط به خودش را آماده و سبزی کاری کند. منم چون سبزی کاری را از مادرم و دایی ام یاد گرفته بودم، آنجا توانستم خوب سبزی کاری کنم و در انتها نفر پنجم شدم. بعد از اتمام دوره من به همراه یک نفر دیگر به نام میر افضلی به روستای دنگلان رفتم و میر افضلی همیشه به شوخی میگفت تو دهیار محمدآباد می شی و مدتی بعد من شدم دهیار محمدآباد.

بعد از آن آمدم اداره که به محمدآباد بروم، آنجا به من گفتند فعلاً نمی توانیم شما را بفرستیم، برو ۱۵ روز دیگه بیا، چکمه هم برای خودت بگیر. گفتیم چرا؟ گفتند آنجا هیچ کارمند یا مامور دولت را نمی پذیرند، بدشون میاد(سال ۱۳۳۸). پرسیدم چرا؟ گفتند از بس اینها به دست مامورین اذیت و آزار شدند و به عناوین مختلف از آنها اخاذی شده.

بعد از ۱۵ روز اعزام شدم به محمدآباد. اما آن زمان هم به من گفتند که امکان ورود به داخل ده نیست ولی یک اتاق برای من گرفتند (جلوی خانه حاج اکبر مازندرانی). اوایل نمی توانستم زیاد با مردم ارتباط برقرار کنم ولی یواش یواش مردم وقتی دیدند من هم از جنس همون ها هستم و میخوام که کار انجام بدم به سمت من آمدند و به حرفهام گوش کردند.

لوله کشی آب

تو یکی از روزهایی که توی مدرسه کار می کردیم، چند تا از دخترا داشتند برای آب آوردن میرفتن سر چشمه، یکی از راننده ماشینهای خطی گرگان آق قلا که داشت از جاده رد می شد، سرشو از ماشین بیرون آورد و به این دخترها متلک گفت. من اجر تو دستم رو محکم به زمین کویدم و گفتم تف به غیرت شما، شما میگید ما آب لوله کشی نمی خواهیم. خجالت بکشید. گفتن چیه؟ گفتم برید از اون دخترها بپرسید ببینید چی شده.

همزمان که مدرسه رو میساختیم از ساری آمدن و به من گفتن ۸۰۰۰ تومان به شما جایزه تعلق گرفته. میتونی پول رو بگیری یا صرف یک برنامه ای بکنی. منم گفتم میذارم واسه لوله کشی آب .

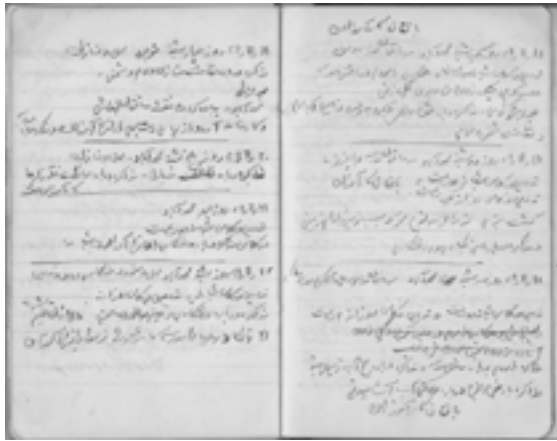
رفتیم دنبال کار لوله کشی . مردم میگفتن شما هنوز مدرسه رو تمام نکردی رفتی دنبال کار لوله کشی! گفتم به هر حال نیازه. گفتن ما لوله کشی نمی خواهیم: شما مگه شمر شدی که میخوای آب رو بذاری توی لوله! گفتم آب رو نمی بندیم، آب رو از باغ واقعی میاریم بیرون. یک روز من و یکی دو نفر از اهالی رفتیم مغازه آقای خرم که اون زمان دور فلکه شهرداری بود و باهاش صحبت کردیم که آمد محمداًباد و آب رو دید و گفت: این آب لوله ی ۱۵ میخواد و شما باید از سر چاه کانال بکشید و متر کردیم که شد هزار و هشت متر تا منبع اولیه.

آقای خرم گفت چقدر پول دارید؟ من سرمو انداختم پایین و گفتم هشت هزار تومن! گفت: با هشت هزار تومن مگه میشه لوله کشی کرد؟!

گفتم اینو خدا رساند، پول خدا تبرکه. منو نگاه کرد و گفت: سیمان و ماسه با من، کانال کنی و خاک ریزی با شما، منبع رو هم من میسازم، دیگه چی میخوای؟ اشک شوقم سرازیر شد گفتم قبوله . آقای خرم با اداره قرارداد بست و شروع کردیم.

بعد از انجام لوله کشی ، دیدم پایین محل واسه آب گرفتن یه خورده سختی میکشن که میبایست دوره میزدن تا آب بگیرن ! بودجه هم نداشتیم و به مردها هم دیگه روم نمی شد بگم، رجیعلی (معنی) جلو مسجد زندگی میکرد بهش گفتم برو به زنها بگو بیان دم مسجد من باهاشون کار دارم . رفت توی ده و جار زد که خواهر! بیان مسجد آقای کردی کار داره. بعد زنها آمدند و بهشون گفتم: پایین محل آب نداره شما هم یه مقدار کمک کنید مازاد آب رو بیاریم اینجا (جلوی مسجد) و یک منبع کوچیک بسازیم. زنها یکی انگشتش داد، یکی گفت من مرغ دارم. یک گفت من پنیر دارم که فردا می فروشم پولشو میدم به شما. خلاصه هزار و هشتصد تومان جمع شد و یک منبع کوچک آوردیم جلو مسجد کنار دیوار گذاشتیم برای راحتی مردم پایین روستا.

صفحه ای از دفترچه یادداشت آقای کردی که کارهای روزانه دهیاری را در آن یادداشت میکرد.



یکی از کارهای نیک آقای کردی ایجاد باغ هایی کوچک در اطراف روستا بود که هنوز هم می توان در گوشه و کنار روستا از آنها سراغ گرفت. کشت درخت های میوه و سبزی و سیفی جات علاوه بر تامین نیازهای مصرفی مردم به سروسبزی و زیبایی روستا نیز می افزود.

شن ریزی

هنگامی که میخواستم به محمداًباد پیام از طرف اداره گفتند یک چکمه هم برای خودت بگیر. وقتی آمدم محمداًباد دیدم وضع خیابانهای روستا خیلی خرابه بنابراین تصمیم به شن ریزی معابر و خیابانهای روستا گرفتم. آن زمان محمداًباد دارای ۲ محله ی شرقی و غربی بود و برای اینکه اختلافات جزئی که برخی از اهالی داشتند رو حل کنم و وحدت مردم رو بیشتر کنم گفتم که بچه های محله شرقی محله غربی رو شن ریزی کنند و بچه های محله غربی محله شرقی رو شن ریزی کنند.

نشریه ندای ده

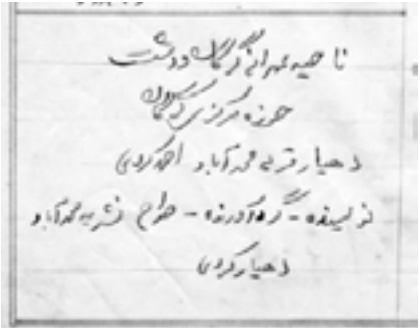
آقای خدایمی همیشه ما رو به کارهای بالاتر تشویق می کرد. نشریه رو هم ایشون برای همه دهیاران زمزمه کرده بود. اما اونای دیگه زیاد پیگیر نشدن، اما من پیگیر شدم بهش گفتم شاید خطم خوب نباشه. گفت: میتونی کلمات درشت رو از جاهای دیگه قیچی کنی و بچسبانی روی نشریه. همزمان من دو نفر کارآموز داشتم که یکی پسرعموی خدایمی و یکی پسرخاله خدایمی بود. پسرعموش زیر در رو بود اما اون یکی نه. آقای خدایمی گفت چیزی رو که یاد گرفتی باید به این ها یاد بدی. چون بودجه چاپ نداشتیم نشریه رو دست نویس میکردم. که هر کدام یک نسخه بود و اون رو هم میزدم روی تابلو که بعضیها اونو پاره میکردند. کل نشریه هایی که نوشتم ۵ الی ۶ نشریه بود که بعد از آن از محمداًباد منتقل شدم.

آرد و نان

به چند تا روستا از طرف بنیاد فورد آمریکا آرد و روغن داده بودن که مردم چون شنیدن که این مال آمریکایی هاست گفتند نجسه ما نمی گیریم. من خودم هم نمی خواستم این آرد و روغن رو به مردم بدم. گذاشتمشون توی مسجد که بعد از یه مدت تهش یه مقدار پوسید. این شد که مردم رو جمع کردم، گفتم شما اجازه بدید من این آرد و روغن رو بدم به کارگرهای



نمایی از مدرسه و دانش آموزان روستای محمداًباد



قسمت هایی از نشریه ندای ده

مدرسه

پول نداشتیم آجر بگیریم، پول پنجره رو ۲ تومن ، ۳ تومن جمع کردم. وقتی می خواستیم مدرسه رو بسازیم، مهندس گفت یک ماه طول می کشه، گفتیم یک ماه!! با خودمان گفتیم پول بنا رو از کجا بیاریم. رفتیم دنبال بنا، یکی گفت یکماهه تمام می کنم. یه بنای دیگه گفت ۲۵ روزه تمام می کنم. یکی از اهالی گفت یه بنا می شناسم توی گرگان که خیلی سریع کار میکنه رفتیم دنبال این بنا و پیداش کردیم. آمد کار رو دید و گفت: اگر به من کارگر بدی ۱۵ تا ۲۰ روزه تمامش می کنم، اگر کارگر ندی ۲۵ روز. همین بنا آمد و کار رو شروع کردیم، همه کمک می کردند، من خودم گهگاهی خشت میدادم دست بنا. یک دفعه زمین خوردم واستخوان دستم ترک برداشت. یکی از روزها مهندس خدایمی آمده بود واسه بازدید. من رو حین کار دید گفت من تو رو گذاشتم اینجا به عنوان راهنما نه کارگر، گفتم به خاطر تشویق شدن کارگرها دو تا آجر بدم چه عیبی داره؟ منم ثواب میخوام، منم میخوام کار زود پیش بره. خلاصه این آقا رفت و ما دوباره شروع کردیم.

یه بار با دو نفر از اهالی رفته بودیم برای مدرسه چوب بیاریم. یکیشون گفت ساعت ۲ شد، از گرسنگی مردیم. پول داری ناهار بخوریم. گفتم معذرت میخوام پول ناهار ندارم. گفت بابا! پول ناهار سه نفر میشه ۱۵ تومن. گفتم من اجازه ندارم، بریم خانه ما ناهار. « گفت تو دیگه چه آدمی هستی.»

تو هزینه ها خیلی صرفه جویی می کردیم وگرنه نمی شد مدرسه رو به این سادگی ساخت. به یکی میگفتیم شما یه در بگیر، به دیگری میگفتیم شما یه پنجره بگیر و

کمر درد و راه های درمان

کمر درد یکی از شایعترین علل مراجعه بیماران به مراکز درمانی می باشد بطوریکه بعد از سرماخوردگی و ضربه های کوچک،کمر درد شایعترین بیماری در انسان است.کمر درد نخستین علت مراجعه بیماران به متخصصین ارتوپدی و جراحی مغز اعصاب و بطور کلی کمر درد سومین علت مراجعه بیماران به پزشک می باشد. کمر درد بیش از ۹۰درصد افراد را در طول زندگی حداقل یکبار دچار می سازد. و بیش از ۵۰ درصد از افراد بیش از یک مرتبه دچار آن کمر درد می شوند . علل بسیار متفاوتی می توانند سبب ایجاد کمر درد شوند. تقریباً در ۸۵ درصد از افرادی که برای کمر درد معاینه و بررسی می شوند علت خاصی پیدا نمی شود . بیش از ۹۰ درصد افرادی که دچار کمر درد میشوند طی ۲ ماه بهبود می یابند. تا حدود ۲۰ سال قبل، اکثر افرادی که برای درمان دردهای عضلانی اسکلتی به درمانگاههای فیزیوتراپی و ارتوپدی مراجعه می کردند، افراد بالای ۵۵ تا ۶۰ سال بودند و در واقع تخریب غضروف مفصلی در سنین بالا شروع می شد، ولی امروزه این امر به ۳۰ سال کاهش پیدا کرده و پزشکان شاهد مراجعه بیمارانی با سنین ۳۰ تا ۵۰ سال با دردهای گردن، زانو، کمر و مفاصل مختلف به مراکز درمانی هستند .



انواع کمر درد

کمر درد از نظر ماهیت درد به سه دسته تقسیم می شود

۱-کمر درد گذرا

دردی ناگهانی و شدید در ناحیه کمر،این نوع کمر درد ناشی از انجام حرکات نامناسب و یا کشیدگی بیش از حد ستون فقرات است. هر چند که این کمر درد گذرا است اما هیچگاه نباید کم اهمیت شمرده شود، چرا که میتواند اختطاری برای عود مجدد آن باشد و سریعاً باید جهت جلوگیری از تکرار کمر درد اقدام شود

۲- کمر درد حاد

یک درد حاد در ناحیه کمر است ،این نوع کمر درد در اثر قرار گرفتن در وضعیتهای غلط، خم شدنهای مکرر

و به مدت طولانی و یا ضربه به ستون فقرات کمری ایجاد می شود.کمر دردی که کمتر از یکماه از شروع آن می گذرد را حاد می نامند .

این نوع کمر درد نشانه وقوع آسیب بافتی بوده و بدرجات مختلفی در فرد ایجاد ناتوانی می کند. هر چند که آسیب کوچک باشد ولی باید مراقب بود و از تکرار آن جلوگیری کرد. برای این منظور در وهله اول باید درمان علامتی جهت کنترل درد انجام شده و سپس در مورد بهبودی کامل اقدام و تمامی فعالیتهای طبیعی ستون فقرات را به شکل اولیه ۲- درد راجعه:

عبارتست از دردی که از یک ناحیه به ناحیه دیگر سرایت می کند. همه کمر دردها لزوماً به دلیل ناهنجاری ستون

علل کمر درد:

بطور کلی کمر درد را می توان بر حسب علت به دو دسته عمده تقسیم بندی نمود:
علل مکانیکی و علل غیر آن.

کمر درد مکانیکی:

شامل آن دسته از بیماریهایی هستند که در اثر و یا به واسطه یک عامل مکانیکی مانند ضربه، حرکات فیزیکی نامناسب، کم بودن قوام عضلات و یا فشار بیش از حد به ناحیه ستون فقرات کمری و در اثر بد قرار گرفتن وضع بدن در حالت نشسته و ایستاده ایجاد می گردند. این دسته از بیماریها ۹۰ درصد از علل کمر درد را تشکیل می دهند و نکته جالب اینکه براحتی قابل پیشگیری هستند .

دو سری از عوامل می توانند سبب آسیب پذیری ستون فقرات کمری و وقوع کمر دردهای مکانیکی گردند:
الف) عوامل پیش زمینه ای یا مستعد کننده‌ها:

قرار گرفتن در وضعیت های نامناسب کاهش تحرک در نتیجه عدم استفاده و بهبودناکافی

استرسی ناشی از کار

چاقی

ب) عوامل آشکارساز شامل:

استفاده جدید

استفاده نادرست

استفاده بیش از حد

ضربه

علل غیر مکانیکی کمردرد:

علل غیر مکانیکی کمر درد شامل آن دسته از علل طبی و یا بیماریهای سیستمی هستند که در سیر بیماری باعث به طرق مختلف ممکن است باعث کمر درد شوند و تشخیص و درمان این بیماریها تماماً به عهده پزشک معالج شما می باشد .

شایعترین علل طبی عبارتند از :
بیماریهای التهابی، بیماریهای عفونی، سرطانها، و بیماریهای متابولیکی و مسمومیت با فلزات سنگین رادیوم که تشخیص و درمان همه آنها همانطور که ای، رباطهای مربوطه، رباطهای خلفی که مهره های کمری را به یکدیگر متصل می کند و بالاخره عضلات اطراف آنها و عضلات ثبات دهنده لگن .

پیشگیری از کمر درد:

انجام ورزشهایی مثل شنا، پیاده روی و دوچرخه سواری با افزایش میزان تناسب و توان می توانند در کاهش ابتلا به کمر درد مفید باشند .

تقویت عضلات شکم میزان ابتلا به کمر درد و در موارد وجود کمر درد شدت آنرا کاهش می دهد.

افرادى که کار آنها مستلزم بلند کردن اجسام سنگین است یا ورزشکارانی که سروکارشان با وزنه سنگین است باید هرگز از کفشهای پاشنه بلند بمدت طولانی استفاده نکنند. حتماً از کمربندهای پهن محافظ کمر استفاده کنند. در هنگام ایستادن طولانی مدت هر از گاهی به روی یک تکیه گاه یا دیوار تکیه کنند تا از فشار بر روی کمر کاسته شود. هم تشک های خیلی نرم و هم تشکهای سفت سبب کمر درد می شوند لذا از تشک مناسب استفاده کنید. هرگز اجسامی را که برای شما سنگین هستند بلند نکنید. در هنگام بلند کردن اجسام کمر باید عمود بر زمین و نه خم شده به جلو باشد باید اجسام را در حالیکه نزدیک بدن شما هستند با زانو ها بلند کنید.

به جای بلند کردن اجسام سنگین، از راه های دیگری مانند هل دادن برای جابه جا کردن استفاده کنید (هل دادن بهتر از کشیدن است) تا می توانید از دیگران کمک بخواهید و از بلند کردن وسایل سنگین با خم کردن کمرتان خودداری کنید. بهتر است زانوهایتان را خم کرده و کمرتان را صاف نگه دارید. البته پادتان باشد که پاها را از هم کمی فاصله بدهید . از بلند کردن یک جسم سنگین و چرخاندن کمرتان بطور همزمان جدا خودداری کنید. همیشه هنگام حمل اجسام سنگین، آن را نزدیک بدن نگه دارید.

اگر مجبورید مدت طولانی روی صندلی بنشینید بهتر است هر نیم ساعت به بهانه های مختلف از جا برخاسته و راه رفته یا به بدن خود حرکات کششی بدهید .

از صندلی مناسب با پشتی و با زاویه حدود ۱۰۰ تا ۱۲۰ درجه، استفاده کنید و اگر صندلی تان محافظ قوس کمر ندارد، قوس کمر را با یک بالشتک کوچک محافظت کنید .

هنگام ایستادن خود را به جلو خم نکنید، گوش ها، شانه و لگن را باید در یک امتداد و شکم را تو نگه دارید .

اگر مجبورید مدت طولانی بایستید، یکی از پاها را روی یک پله یا چهارپایه به ارتفاع ۲۰ سانتی متر قرار دهید تا فشار کمتری به کمر وارد شود و هر ۱۰ دقیقه جای پاها را با هم عوض کنید .

بهترین حالت خوابیدن خوابیدن به پهلو در حالی است که زانو ها کمی خم بوده و یک بالش کوچک بین دو زانو قرار گیرد. اگر به پشت می خوابید لازم است یک بالش زیر

زانوان و یک بالش کوچک زیر گودی کمر قرار دهید .

این دردها گاه ناتوان کننده هستند و بیمار حاضر است هرکاری بکند تا از شر این ناراحتی خلاص شود. در اینجا ما ۱۲ روش تسکین و بهبود این دردها را با هم مرور می کنیم:

۱- دوره استراحت کمتر

شاید این مورد خلاف انتظار به نظر برسد، اما تجربه نشان داده، افرادی که بیش از حد در رختخواب می مانند تا دردکمر آنها خوب شود، عملاً روزهای بیشتر را با کمر درد درگیر خواهند بود.معمولاً توصیه میشود تا ۳ روز استراحت نسبی برای موارد کمر درد حاد در نظر گرفته شود. بهتر است هرچه زودتر کار و فعالیت متعادل شروع شود تا دردکمر زودتر پایان یابد.

۲- فعالیتز بودن

فعالیت صحیح معمولاً به بدن کمک می کند تا وضع صحیح ایستاده خود را به دست آورد و کمتر دچار درد در ستون فقرات شود. بخاطر داشته باشید این فعالیت باید صحیح باشد و مثلاً فعلیبتی مانند کارهای باغبانی اصلاً توصیه نمی شود. همچنین سعی کنید حرکاتی که قبلاً منجر به بروز کمر درد شده اند را تکرار نکنید

وارد به فقرات کمری شما را افزایش دهد.

۴- با پزشک خود مشورت کنید

همه دردهای کمر از یک قماش نیستند. در بعضی اوقات این درد بخاطر ضعف عضلات کمر است و در بعضی به خاطر سابقه یک ضربه و یا در بعضی بخاطر دیسک کمر . بنابراین یک قانون کلی برای درمان بیماران وجود ندارد و درمان ویژه هر بیمار باید برای او طراحی شود. در پزشکی تاکید بر روی هر فرد خاص است و بنابراین هیچگاه نمی توان قوانین درمانی را به همه بیماران تعمیم داد.

۵- تقویت عضلات شکم
ضعف عضلات شکمی باعث بیشتر شدن فشار وارده به فقرات کمر می شود. بنابراین تقویت عضلات اطراف فقرات و عضلات شکمی می تواند نقش موثری در کاهش دردکمر داشته باشد.

۶- افزایش انعطاف بدنی

افزایش انعطاف بدنی می تواند به توزیع مناسب فشار در نقاط مختلف بدن کمک کند و از زحمت فقرات دردکشیده بکاهد. یک حرکت خوب این است که در لبه تخت بنشینید، یک پا را کاملاً دراز کنید و کف پای دیگر را راحت روی زمین قرار دهید. سپس آرام بدن خود را روی پای درازشده بکشید.



۳- حفظ وضع صحیح بدن

ممکن است که درد شما بطور ناگهانی شروع شده باشد، اما بدر این درد معمولاً بطور مخفیانه کاشته یم شود، با نشستن یا ایستادن در حالت غلط، فشار زیادی به فقرات وارد می شود. تنها یک خم شدن نا مناسب موقع مسواک زدن می تواند تا ۵۰ درصد فشار

۸- یخ و آتش

در حوادث ناگهانی بهتر است ابتدا محل التهاب یا تورم را سرد نگه دارید و بعد از ۱-۲ روز محل را گرم کنید. البته این روش برای تمام موارد قابل توصیه نیست. در عین حال بعضی پزشکان معتقدند این روش تاثیر چندانی در فرآیند بهبودی ندارد و حتی ممکن است در اثر گرما و سرمای کنترل نشده به پوست و عضلات صدمه وارد شود.

۹- وضع درست خوابیدن

شما حدود یک سوم عمر خود را خواب هستید، بنابراین وضع صحیح خواب می تواند تاثیر زیادی در سلامت فقرات و دستگاه اسکلتی شما داشته باشد. جای خواب نباید زیاد نرم یا زیاد سفت باشد. قوسهای طبیعی در کمر و گردن باید حفظ شوند.

افرادی که به پهلو می خوابند بهتر است بالش کوچکی را بین دو زانوی خود قرار دهند. / افرادی که به پشت می خوابند، بهتر است بالش کوچکی را زیر زانوهای خود بگذارند. / افرادی که به شکم (دمر) می خوابند، باعث ایجاد فشار شدید بر فقرات گردن و کمر خود میشوند

۱۰- ترک سیگار

شاید به نظر نامربوط بیاید. اما سیگار کشیدن همانطور که می تواند به قلب و ریه شما آسیب بزند، می تواند بر عروق خونی تغذیه کننده بافت محافظ فقرات هم اثر گذاشته و باعث کاهش خونرسانی به عضلات و نسج نرم اطراف کمر شود. تحقیقات ثابت کرده است که سیگارها به شدت در معض ابتلا به کمر درد هستند.

۱۱- حرف بزنید

در بسیاری موارد کمر درد در اثر مشکلات عصبی و استرسهای روزمره تشدید میشود. اگر احساس می کنید کمر درد شما ارتباطی با ناراحتی عصبی-روحی دارد، بهتر است با مشاور روانشناسی خود حرف بزنید. بسیاری از بیماریهای روان مانند افسردگی و اضطراب، خود را به صورت دردهای جسمی مانند کمر درد نشان می دهند.

۱۲- از روشهای ریلکسیشن (تن آرامی) استفاده کنید

ثابت شده است که روشهای تن آرامی مانند نفسهای عمیق و شمرده، تکنیکهای مدیتیشن و ریلکسیشن و کاهش استرس عضلات، می تواند در بیماران احساس بهتری ایجاد کند و از شدت در آنها بکاهد.

با بکار بستن این ۱۲ روش در کنار برخوردار بودن از مراقبتهای پزشکی-درمانی، می توانید کمر درد خود را تا حد زیادی کاهش داده و حتی از بین ببرید.

۷- استفاده از ارتوزها و محافظهای طبی

پشتیبانها و محافظهای فقرات که در انواع مختلف در بازار هستند می توانند در فشارهای زیاد به فقرات کمک کنند. اما دقت کنید که این ارتوزها نباید زیاد استفاده شوند، چون باعث تبیلی عضلات کمری شده و وضع را بدتر خواهند کرد.

حلیم نعمت دایی

ابوالقاسم سالاری، علی خورشید کلایی

اِنداخت بالا و مال بند در رفت و سَرِ تریلی خورد به زمین. وقتی من داد زدم که در رفت، جعفر ترمز زد و تریلی با بار آمد بالا من. تا رفتم خودم بکشم بالا زانوم گرفت به جعبه پشت ترکتور و نَتَاسِتم بِرم بالا و آهن آمد از اینور پام رفت و از طرف دگر درآمد. شد مثل مخی که منه دهان انبردست گیر کرده. یکی دگه پام ر هم جعبه پاره کرد و لاش داد.

جلوتر از ما شعبان رمضانپور، آق عبدالله ، آق عابدین و آق اسماعیل حسینی داشتن با تریلی بار مبردان وقتی دیدن تراکتور ما وایساده و این ندافه داره مِزنِه مِنه سَرِ خِدِش گفتان حتماً یکچی شده، خلاصه اینا آمدان و دیدان همه جا خونِ و رنگ

من زرد شده. تراکتور

ر کشیدان و من ر در آوردان و تریلی ر بَستان و ما ر رساندان منه ده. بعد با ماشین حاج محمود (جیب) بردان طرف شهر. تا اونچه که آهن ر درآوردان و تا منه ده آمدیم همه ر هوش بودم ولی یواش یواش داشتم از حال مرفتم.

با جیب من ر بردان شهر پیش دکتر مسکوب. مسکوب پرسید این ر چی شده؟ جعفر گفت آقای دکتر این ر میله ارابه پاره کرده. گفتن همانا خواباندن زر گوش جعفر همان. مُهلت نَداش، گفت پیش من دروغ نگو. این کار میله ارابه نیست. بعد که گفتان چی شده گفت این کار من نیست، بیرون پیش دکتر جباری، پاش نشکِسته خونریزی هم نِداره، فقط ۲ تا از رگهاش پاره شده

اون بخیه مزنه.

من ر بردان پیش دکتر جباری. من ر بیهوش نکرد. سوزن زد و گوشت ها اضافی که سیاه شده بود ر برداشت. نزدیک ۶ ساعت ۲ تا پام طول کشید. وقتی تمام شد گفت من بیِران بیمارستان. حاج محمود و حاج اکبر گفتان ما اگر این ر ببریم بیمارستان مارش ممکنه بمیره. ما اگر بگیم بَیَجَت بِردیم بیمارستان مگه شما دروغ مگین بچه من مرده. خلاصه گفت پس ببرنش خانه من خودم صبح میام سر مزنم.

من ر آوردان مَدِباد. یک ۲ تا گالی کومه داشت

عاموم (محل فعلی خانه علی مازندرانی (جعفر)) یک کرسی گذاشته بودان اونچه من ر بردان اونجه . چون بدنم خو ن نداشت تا صبح خیالات میامد مِنه سَرم.

مدام مدیدم جعفر داره با ترکتور میاد بالا من.

بعد مارم آمد. تا رفت پیش من برسه ۲ مرتبه غش کرد. اونجه نذر کرد که اگر پسرَم خوب بشه یک پا گوشواره م ر مندازم داخل حرم امام رضا و هر سال شب چهل و هشتم حَلیمِ میِرم.

● **طی این سالها شده حلیم پختن وقفه بیفته و مثلاً یک سال پخت نکنید؟**

نه هر سال پختیم.

● **با این که قبل از شما داخل محمدآباد کسی حلیم پخت نمی کرد طریقه پختن رو از کجا یاد گرفتید؟**

مازَم به نورجان خاله داشت مال سلطان آباد بود. اون مپخت . اونچه دیده بود.

● **اوایل هم مثل الان بود؟**

اولا یک دِقِ خورَدک مِیَختیم. دگه سال به سال بیشتر شد. تا الان که ۳ تا دق پخت منیم. بعد اون موقع کسی ظرف نمی آورد سَرِ دِق. صبح حلیم ر میِردم مسجد همه میامدان اونچه حلیم مخوردان. ولی یواش یواش ظرف آوردان. البته

الان هم یک دق مَدَم مسجد.

بعد قدیمَا اعتقادات مردم بیشتر بود. سَرِ دِقِ حلیم سَریا سینه مَزَان . نوحه مخواندان. روضه خوانی مَکردان. مثل الان نبود. بعد هر دق ر چند نفر گردن مگرفتان. دگه سال به سال کم رمق تر شد و شد مثل الان.

بعد از یک مدت دیدیم که کم رمق شده و داره به مسخره بازی و شوخی کشیده مشه مثلاً یک شعر درست کرده بودان « مش نعمت حلیم مده، سینه ما درد میکنه /یک دَقَه صَبرِ بکن، مار رضاقلی جا بکنه» رفتم پیش آخوند اون موقع

مَدِباد که جا خانه حاج عسگر بود. گفتیم به جاش مثلاً یک شب مسجد چلو بدیم. گفت هر چی نذر کردی همون ر باید انجام بدی.

● **با وجود اینکه مادر شما نذر کرده بود و شما هیچ تکلیف شرعی نداشتی چرا بعد از فوتش این کار رو ادامه دادی؟**

مازَم وقتی که مخواست بمیره من ر گفت ننه حلیم ر بده. ما هم دارم به وصیت اون عمل منیم.

نذر ؛ چرا و چگونه؟

سید ابوطالب حسینی

سید ابوطالب حسینی

یکی از اصطلاحات در فرهنگ قرآن نذر است، نذر در لغت به معنای ملزم ساختن خود برای امری است که از قبل الزامی بر انجام آن نداشته است.

به سخن دیگر، نذر اعم از انجام یا ترک کاری است که از نظر حکم شرعی انجام یا ترک دادن آن بر انسان لازم نیست ولی شخص با اجرای صیغه نذر آن را بر خودش واجب کند. بنابراین انجام یا ترک آن بر او واجب شرعی می شود و در صورت تخلف می بایست تبتعات آن مانند کفاره نذر بپردازد.

از آیات قرآن درباره چرایی نذر کردن به دست می آید مردم برای دست یابی به اهداف گوناگون نذر می کنند و انگیزه های چندی، آنان را به این عمل می کشاند. از جمله آیه ۲۶ سوره مریم می توان دریافت که برای رهایی و فرار از تنگناهای اجتماعی از نذر بهره گرفته می شده است.

از آیه ۷ سوره انسان این معنا بدست می آید که اشخاص برای شغای بیماران و درمان آنان به نذر متوسل می شدند

از اهداف و انگیزه های نذر کننده میتوان به رسیدن به مطلوب و برآورده شدن حاجت، تقیه به بندگی خدا و تلاش در جهت رسیدن به مقام قرب الهی، تقویت انگیزش در جهت سیر و سلوک معنوی، نجات از مصائب و رویدادهای سخت اشاره کرد.

شرایط نذر : اما در چگونگی شرایط نذر از این رو باید توجه داشت که متعلق نذر امری باشد که از نظر عقل و و شرع مقبول و صحیح باشد بنابراین نمی توان امری که واجب یا مستحب است متعلق نذر برای ترک قرار گیرد یا امری که حرام و مکروه است، متعلق نذر برای انجام باشد. پس کارهای مستحب را میتوان بر خود واجب کرد یا مکروه را بر خود حرام کرد.

برای نذر کردن به این صورت می توان عمل کرد. برای خدا بر عهده من باشد اگر فلان حاجت و خواسته من برآورده شود. فلان کار را انجام می دهم. مثلاً چنانچه مریض من خوب شود، برای خدا بر عهده من است که فلان مبلغ را به فقیر بدهم.

شرایط صحت نذر: ۱. قصد قربت در عقد نذر ۲. ذکر نام خدا در صیغه نذر است. و شرایطی همچون مکلف بودن، عاقل بودن، مختار بودن، قدرت به انجام و امکان متعلق نذر از دیگر شرایط صحت عقد نذر است.

اُثار وفای نذر : وفای به نذر آثار بزرگی دارد که از جمله میتوان به یاری خداوند (سوره بقره آیه ۲۷۰)، ورود به بهشت (سوره انسان آیه های ۲،۵،۷) مصونیت از سختی های ی قیامت (همان) اشاره کرد.

کس نخارد پشت من

مجتبی مازندرانی

گفت و گو با مشاغل

حتما شنیدید که میگن: ای بابا! ما که نه زمین زیار داریم، نه

پول و پله، نه مدرک و حالا مثلاً اگر مدرک هم بگیریم کیه که ما رو ببره سرکار، اَدِم بی پارتی به حرفش بلغازم منه آب نمجیه.

ولی اگر کمی فکر کنیم و حرفه ای را که به آن علاقمندیم را پی بگیریم حتما می توانیم به هدفمان برسیم و شغلی را برای

ما میخواد اولین قیچی که به سر بچه ما می خوره قیچی تو باشه

*** خاطره جالبی در این مدت کار آرایشگری داشتی؟**

یک بنده خدایی از اهالی که به واسطه شرایط شغلی اش همیشه استام ریشش رو ماشین ۶ یا ۸ می زد آمد مغازه و نشست روی صندلی و به خاطر عادتِی که داشت چشماشو بست و گفت:

جواد عامو این ریش ما ر بزن. منم گرفتم ریش و سیبل طرف رو با ماشین صغراز ته زدم. بنده خدا وقتی کارم تمام شد و چشماشو باز کرد شوکه شده بود. گفت: جواد چکار کردی تِه با من، من گفتم ریشمه بزن نگفتم صَفر بَزن که، حالا ته ریش من ر زدی خا این سیبِل لَامَصِبِ اقلاً نَمَزِدی! منم تازه کار بودم دست و پام دق دق ملرزید.

خَلاصَه بنده خدا چند روزی تو خانه حبس شده بود.

*** کلام آخر؟**

مملکت ما فقط دکتر و مهندس و معلم و ... نمی خواد، بالاخره این چرخ باید بچرخه و هر کس باید به حرفه ای مشغول باشه. نمیشه منتظر فرصت بود که آیا بشه یا نشه، باید خودمان فرصت را مهیا کنیم.

خانواده مخالفتی نداشتند؟ مشوقان شما چه کسانی بودند؟

نه، مادرم خیلی دوست داشت که من برم آرایشگری چون علاقه من به این حرفه را می دید و یک روز من را برد پیش استا یحیی سعادتِی و گفت: جواد ما خیلی به آرایشگری علاقه داره اگر امکان داره بیاد پیشت یاد بگیره. استا هم قبول کردو گفت از همین فردا بیاد مغازه

در ابتدای کار آرایشگری مشوق اصلی ام مادرم بود و بعد از ازدواج هم همسرَم همواره مشوقم بوده و همه جور به شغلم کنار آمده.

*** بهترین لحظه های آرایشگری چیست؟**

زمانیست که یکی یکی برای بار اول بچه ی کوچیکشو مباره آرایشگاه یا مثلاً یکسری میگن شنیدیم دست تو خیلی سبکه، دل



بنیاد چهارشنبه سوری در فرهنگ ایرانی *

علی خورشید کلایی

بسیاری از پژوهشگران راز ماندگاری ملت‌های پیشین را در برگزاری رسم‌ها و آیین‌هایی می‌دانند که سالهای سال با آن‌ها زیسته و در برپایی این باورها و آیینها نهایت تلاش خود را به انجام رسانده‌اند. این باورها و آیین‌ها در واقع چکیده‌ای است از زندگی پیشینیان که با گذشت زمان شکل گرفته و به باروری رسیده‌است. هر چند بسیاری از آنها سر از اوهام و خرافات در آورده و یا با گذر

زمان به فراموشی سپرده شده‌است.

اما با کمی کند و

کاو و مطالعه در آثار به جا مانده

از پیشینیان به ارزشمندی آنها می‌توان پی برد.

چهارشنبه سوری

یکی از این باورها و آیین‌هاست که

از دیرباز مورد

احترام و توجه ایرانیان بوده و

مردمان این سرزمین همواره تلاش داشتند تا این جشن را با شور و نشاط برپا دارند.

این جشن با آداب و رسوم خاصی برگزار شده و از جمله جشن‌های ملی و باستانی ایران است.

چون آتش افروزی یکی از رسم‌های رایج این جشن است، عده‌ای واژه «سور» در چهارشنبه سوری را به معنی سرخ می‌دانند. تقریباً در تمام ایران مردم توده‌هایی از بوته‌های خودروی بیابانی یا پشته‌های هیزم جمع می‌کردند و آتش می‌زدند و زن و مرد، پیر و جوان در جلو خانه یا در میدان‌های عمومی بر سر چهارراه‌های شهر از روی آتش‌های برافروخته شده می‌پریدند و این عبارت را زیر لب تکرار می‌کردند: «زردی من از تو، سرخی تو از من».

در هر گوشه این سرزمین در زمان گذشته چهارشنبه سوری به شکل‌های متفاوتی برگزار می‌شد، اسفند دود کردن، آجیل خوردن، فال گرفتن، فال

گوش ایستادن، فاشق زنی و از جمله رسم‌های مشترکی بود که با اندکی تفاوت در زمان گذشته برگزار می‌شد.

در مورد دیرینگی جشن چهارشنبه سوری نظریات گوناگونی ارائه شده‌است. عده‌ای از پژوهشگران آن را از جشن‌های ملی و باستانی ایرانیان دانسته و برای آن شناسنامه‌ای به درازای تاریخ ایران در نظر گرفته‌اند. برخی بر این باورند که ایرانیان این جشن را به خاطر گذر سیاوش

از آتش برپا می‌کردند: « شادروان ذبیح بهروز معتقد است که جشن‌های چهارشنبه سوری، یادگار و بازمانده گذر سیاوش از آتش است که البته آن یک مراسم کهن و سنتی برای اثبات بی‌گناهی موسوم به «ور» یا «ورنگه» یعنی آزمایش

ایزدی بوده‌است.

سیاوش، فرزند کیکاووس، برای رفع اتهام و اثبات بی‌گناهی اش راضی می‌شود تا از آتش سوزان بگذرد، زیرا نیاکان ما بر این باور بودند که آتش پاکی را از ناپاکی جدا خواهد کرد. فردوسی در این باره می‌سراید:

ز هر در سخن چون بدین گونه گشت برآتش یکی از بیاید گذشت چنین است سوگند چرخ بلند که بر بی گناهان نباید گزند... سیاوش بدو گفت آنده مدار کزین سان بود گردش روزگار سر پر ز شرم و بهایی مراست اگر بی گناهم رهایی مراست ور ایدونک زین کار هستم گناه جهان آفرینم ندارد نگاه

همچنین عده‌ای چهارشنبه سوری را در واقع به خاطر مرگ سیاوش می‌دانند و برای پشتیبانی از پاکدامنشی اش این مراسم را به جای می‌آورند.

در اوستا، آتش «آتر» نامیده می‌شود.

برخی نیز بر این باورند که چهارشنبه سوری بعد از اسلام رایج شده‌است.

ایرانیان پیش از اسلام به جای شمردن نام‌های هفته به شمارش نام‌های سی روز ماه بیشتر توجه داشتند. روز اول هر ماه معروف به «اوهرمزد» یا «اورمزد» بود. نام روز دوم «بهمن» بود. سومین روز «اردوَهشت» یا «اردی بهشت» و روز چهارم را «شهریور» می‌خواندند. به همین ترتیب برای بقیه روزها تا روز آسمان به زمین می‌آید و پس از مرگ آن موجود به عالم بالا باز می‌گردد.

فروهرهایی که از قالب جسمانی جدا شده و به آسمان روحانی بازگشته در پایان هر سال برای سرکشی از بازماندگان هیولای مادی خود فرود می‌آید. از این روی است که جشن نوروز را جشن پایان و آغاز سال است، جشن فروهرها و جشن فروردین نامیده‌اند.

باور به فرود آمدن فروهر ها سبب شده‌است که ایرانیان باستان و زرتشتیان هر سال پنج روز پیش از پایان سال و پنج روز پس از پایان سال، روی هم برای ده روز میزبان فروهرها باشند.

مردم در این ده روز سعی می‌کردند به بهترین نحو ممکن از این فروهرها پذیرایی کنند، مثل روشن کردن آتش، خانه‌تکانی و آماده کردن غذاهای مناسب و برای اینکه هر فروهر به راحتی راه خانه اش را پیدا کند، بر بام‌ها آتش می‌افروخته‌اند. همان آتشی که امروز در چهارشنبه سوری مورد استفاده قرار می‌گیرد.

نامبارکی روز چهارشنبه، از دیگر انگیزه‌هایی است که منجر به برپایی جشن چهارشنبه سوری می‌شده‌است. در نگاه ایرانیان باستان چهارشنبه از روزهای نحس و نامبارک بود. به طوری که سعی می‌کردند در این روز سفر نکنند یا به احوالپرسی بیمار نروند.

و از آنجایی که آتش در میان ایرانیان نشانه پاکی و از بین برنده پلیدی‌ها بود، بنابراین آیین آتش افروزی پایان سال خود را به شب آخرین چهارشنبه می‌انداختند تا از این طریق نامبارکی این روز بوسیله آتش از بین برود.

اون قدیما، البته نه خیلی قدیم، منظورم ۳۰ تا ۳۵ سال پیش است که من وهم سن وسالهام بچه‌های کوچه‌های پر خاک و خل روستایی بودیم که شاید به زور یک چهارم روستای فعلی بود و هرچند خانه هایش کوچیک بود ولی دلهای مردمانش مثل کلندرهاشان و حیاطشان بزرگ بود و بزرگ و اهالی در کنار اینکه با هم فامیل بودند؛ خوار خوانده، رخیب ، شریک یا کریپ همدیگر بودند و دل بستگی ها و وابستگی هایبیشتر و بیشتر بود. نمیخوام توی این نوشته وارد دنیای بزرگتر های بشم و بگم حالا که بر خلاف گذشته خانه‌ها بزرگ‌اند و حیاط‌ها کوچیک و، می‌خواستم بگم که خیلی چیزها فرق کرده حالا که یک خرده به عقب بر می‌گردم و سری به دنیای کودکی خود می‌زنم، دنیایی که بخش بزرگی از آن دور مَله (محله) بود و روی برج و با دوران کودکی بچه‌های این دور و زمانه کنار هم می‌گذارم و می‌بینم که چقدر زیاد همه چیز تغییر کرده، حتماً با من موافقتی که این تفاوت‌ها و تغییرات از زمین تا آسمانه، از بازی‌های کودکانه بگیر که دوره ما چشم دریکا بود و گلمال چلیک بازی، پشل پاشوو ...، این روزها انواع اقسام بازیهای رایانه‌ای و یا اسباب بازی که برای اون فقط یک چیز بود و آنهم هیچ چیز، یک کلام ختم کلام، و امروز به همت کشور دوست و

برادر چین انواع و اقسام اسباب بازیها است. وقتی بزرگتر که شدیم یادش بخیر هر بچه یک لاستیک ماشین می‌گرفت و اون رو توی کوچه های خاک گرفته می‌گرداند و صبح تا غروب دنبالش می‌دویدند و دلشان خوش بود که بازی می‌کنند و هر بچه ای که لاستیک ماشینش بزرگتر بود پز بیشتری می‌داد و اونهایی که لاستیک کامیون داشتند چشم همه بچه ها دنبال لاستیکشان بود و خدایی اگر پیدا می‌شد و زورمان می‌رسید حتما لاستیک تراکتور می‌گرفتند و تک و توکی که طوقه خالی موتور داشتند انگار بنز داشتند و یک چوب یا نی کوچیک می‌گرفتند می‌گذاشتند پشتش و بدون هیچ دردسر و زوری اینور و اونور می‌رفتند و مطمئنا بچه های امروزی نمی‌دانند که چه کیفی می‌کردند. بعضی وقت‌ها برج (تپه) روستا محل اجتماع بچه‌های روستا بود که با هر زحمتی لاستیک‌ها رو روی برج می‌پرند و از قسمت شرقی تپه هل می‌دادند پایین و مستقیم وسط پرچین لته حاج ابول رو می‌خورد و پرچین رو لی می‌داد. بعضی از بچه ها که خوش شانس تر بودند یک بلبرینگ دسته دو ماشین یا تراکتور گیرشان می‌آمد و یک قرقره درست می‌کردند که توی اون کوچه خیابانهای پر خاک گرفتاری خودش را داشت و پشت هم گیر می‌کرد، بقیه هم

مثل من اینقدر توی کوچه و جلو دکان حاج رجب و عسگر مرتضی دور می‌زدیم تا سرنوشابه که اونموقع سرکانادامی گفتند پیدا کنیم و با جمع کردن اونها بتوانیم با یک میخ بلند، ماسوره کش و نی یک قرقره ابتکاری درست کنیم. شاید بعضی بچه های امروزی بهرسن چرا دوچرخه سواری نمی‌کردیم، اون اوایل که اصلا خبری از دوچرخه نبود و وقتی هم که بود همه دوچرخه نداشتند و بعضی از بچه ها دوچرخه شان را به دوستانش می‌دادند تا زیاد زیاد یک دور، دور محله بزنند (کمتر پیش می‌آمد) و بیشتر تا سیم چو اوولی یادومی بروند و برگردند. البته ناگفته نماند که در دوران جنگ و سالهایی که جایزه گندم می‌دادند خیلی از بچه ها دوچرخه سوار شده بودند و خودم شمردم که یک روز جلوی مسجد ۵۳ تا دوچرخه سوار که دوچرخه هاشان از نوبی برق می‌زد جمع شده بودند و همه با هم زنگ دوچرخه هایشان را میزدند و من که اون سال جایزه گندم نگرفته بودیم دلم آب می‌شد یا اینکه برای مدتی تب بادیادان درست کردن بالا می‌گرفت و همه سراغ بادیادان درست کردن می‌رفتند و با حداقل امکانات حتی با روزنامه و بجای چسب با خمیر و چُل دانه بادیادان درست می‌کردند و روی برج جمع می‌شدند و بادیادان هوا می‌دادند و از تمام تکنولوژیهای برتر روز مثل

مشق عید

محمدعباسی

سیرسیریک که برای محاسبه و بدست آوردن میزان انحنای نخ بادیادان (شکم) در آسمان مورد استفاده قرار می‌گرفت یا بادیادان بدون دم که می‌رفت آسمان و تقریباً عمودی روی سر همه می‌ایستاد، برای اینکه بادیادانشان را بالاتر یا دورتر بفرستند استفاده می‌کردند.

به هرحال از موضوع مشق عید زیاد دور نشویم، شاید دلیل اینکه تابستان به ما خیلی خوش می‌گذشت این بود که تنها تعطیلی واقعی سال همان ۳ ماه بود و تمام ۹ ماه سال تحصیلی بخصوص تعطیلات عید همه اش استرس و دلهره درس و مشق بویژه مشق عید بود که مثل آوار می‌ماند و با اون حجم مشق ها ، ایام عید مثل یک محکومیت با اعمال شاقه بود. البته برای بعضی از بچه ها هم ۹ ماه تحصیلی به بی خیالی درس و مشق و ۳ ماه تعطیلی به خاطر تجدیدها با دلهره شهریور می‌گذشت و اصلاً شاید هم اشتباه می‌کنم و بعضی هم بودند که تمام سال را خوش بودند و بی خیال درس و مشق. همونطور که گفتم همه چیز خیلی فرق کرده حتی درس و مشق، از درس سخت املاء بگو که نصف کلاس به خاطر یکی دو نمره املاء مردود می‌شدند و دوساله ، سه ساله می‌شدند و ترک تحصیل می‌کردند تا سیستم نمره دهی امروز که «صد آفرین پسر خوبم» «بیشتر دقت کن دختر گلم» و نه پدر و مادر بچه می‌فهمند



طرح: ابوالفضل کلاته میمیری

اشعه موبایل سرطان زاست ؟!

محسن حمزه ای

چند وقته حرف هایی در مورد وی پی ان قانونی زده میشه و کمی واژه درگیر کننده ایه !
مهم ترین استفاده از وی پی ان همانطور که از اسمش (Virtual Private Network * شبکه خصوصی مجازی) معلومه،بالا بردن امنیت انتقال اطلاعات توسط الگوریتم های رمز نگاری یا خصوصی تر شدن شبکه

لطفا « ها » نکند

خیلی وقت ها برای تمیز کردن لنز دوربین عکاسی از نفس و ها- کردن روی لنز استفاده می کنیم و اتفاقا لنز خیلی ترو تمیز می شود! اما جدیدا کارشناسان متوجه شده اند که نفس انسان اسیدهای مضرى دارد که می توانند به لنز دوربین آسیب برسانند. با این حساب شرکت های سازنده دوربین روشهای خوبی پیشنهاد داده و معتقدند به جای ها کردن روی لنز دوربین می توان از وسایل دمنده به جای نفس یا از برس مخصوص تمیز کردن لنز دوربین استفاده کرد. اگر این وسایل دم دست نیست حساس نشید، خیلی راحت با قسمت نرم لباس خود می توانید لنز دوربین را تمیز کنید. همچنین گفته شده که برای تمیز کردن لنز دوربین به صورت چرخشی از مرکز لنز به سمت بیرون عمل تمیز کردن انجام شود تا لنز دوربین آسیب نبیند. عکاسان گرامی هم بهتر است برای مه آلود کردن عکس، از فیلتر مخصوص استفاده کنند.



حتما تا به حال درباره ضررهای موبایل شنیده یا مطلبی خوانده اید. همیشه تحقیق در این مورد از گرم ترین و پریحث ترین تحقیقات بوده، آژانس بین المللی تحقیقات سرطان،اشعه های موبایل را در گروه ۲B (استفاده زیاد از وسایل این گروه، خطر سرطان دارد) قرار داده، مخالفان که همیشه همه جا هستند؛ مخالفان استفاده از موبایل میگویند اثر این اشعه ها روی حافظه، تومور مغزی، DNA، قوای جنسی و....

است. آنها همچنین می گویند اشعه موبایل اثرات گرمایشی هم دارد؛ این اشعه، گرمایش دی الکتریک نام دارد و در آن اجسام عایقی که در میدان مغناطیسی اشعه باشند گرم می شوند، طبق این نظریه وقتی فردی از موبایل استفاده می کند اثرات گرمایی در سر به وجود آمده و

دمای سر به مقدار ناچیزی بالا می رودکه این گرمای سر با جریان خون به دیگر اعضای بدن می رود که این میان قرنيه چشم توانایی این

وی پی ان قانونی!

مجازی برای تبادل اطلاعات ایمن. مرکز ملی فضای مجازی قصد واگذاری وی پی ان به افراد حقوقی و سازمان ها و ارگان ها رو داره که در آینده وی پی ان قانونی برای افراد حقیقی هم قابل دسترسی خواهد بود.

* ziq.ir/ilCy۹

امنیت و حفاظت از موبایل و اطلاعاتش همیشه از دغدغه های اصلی کاربرانش بوده و اگر نمی خواهید اطلاعات خودتان و اطلاعات سلاح های ش.م.ر جنگ عراق لو بره بهتره Smart Free Lock روی گوشتیان نصب باشه و با قفل کردن گوشی با این اپ اطلاعات رو همیشه سر به مهر نگه دارید و با وارد کردن رمزی که مشخص می کنید به آنها دسترسی داشته باشید.

* ziq.ir/WBK۸J

اگر زیاد به دوستانان مسیح میدید یا وقتی زنگ می زنید تموم شدن مکالمه تون با تمام شدن شارژ یکی میشه ، این اپ واسه شما ساخته شده، WhatsApp یک پیام رسان آنلاین با فناوری wifi واسه برقرای ارتباط بین تلفن های هوشمند ه که برقراری ارتباط بین گوشی هایی با سیستم اندروید، سیمبین ، بلک بری و iOS توی این اپ ۸ مگابایتی امکان پذیره.

زمانی که سخن از عید میشه تکاپو و شادی مضاعفی بین بزرگترها و بچه ها ایجاد میشه و پدرهای خانواده به فکر خرج و مخارج که برای خرید وسایل عید و عیدی دادن و ... می افتند و مادرهای خانواده به فکر خونه تکونی و تزئینات و تعویض وسایل قدیمی و ساختن و یا تهیه یک هفت سین زیباتر از سال گذشته می افتند. و فکر بچه های خانه به تعطیلات و عیدی گرفتن و خرید لباس جدید و عید دیدنی و شروع شدن سریال های نوروزی مشغول می شود. و تقریبا از وسطهای بهمن ماه به فکر خرید لباس های عیدند و شور و اشتیاقی برای سال جدید دارند. و به عبارتی بچه ها زودتر از دیگران به استقبال سال نو می روند. وقتی نزدیک چارشنبه آخر سال می شوم بیشتر خانواده ها استرس دارند

و دیگر کمتر کسی جرأت بیرون رفتن از خانه را دارد. در شب آخر سال هم بیشتر خانواده ها سبزی پلو یا ماهی درست می کنند. در ساعتی که سال نو فرا می رسد بیشتر مردم در کنار قبور عزیزانشان هستند تا عید را با یاد آنها شروع کنند. روزهای اول عید خانواده به همراه فرزندان به دیدن خویشاوندان و دوستان برای عرض تبریک می روند و بچه ها مشتاقانه منتظر گرفتن عیدی هاشون هستند. وقتی دید و بازدیدها تموم میشه بچه ها با کمک بزرگترها بفکر حل کردن پیک نوروزی می افتند. بقیه تعطیلات هم به بازی میگذره تا بالاخره روز آخر عید یعنی سیزده بدر از راه برسه و خانواده باتفاق فامیل یا دوستان این روز رو در یک مکان تفریحی سپری کنند و همه در کنار هم خوش باشند. اما آیا عید بچه های امروزی با بچه های قدیم مثل همه ؟!

در اون زمان چون بیشتر خانه ها گلی بود با نزدیک شدن عید مردان خانواده به خارج از روستا می رفتند و گل‌های مخصوصی که به اون « گل شیره » می گفتند و در رنگ های مختلف بود می آوردند و زنها دیوارهای خانه را با آن آرایش می کردند. زنهای خانواده مجمع هایی درست می کردند که در آنها هفت سین و قرآن و آب و تخم مرغ رنگی و شیرینی و آجیل و ... می گذاشتند. پدرها با توجه به توانشان سعی می کردند برای فرزندانشان لباس نو بخرند و لوازم عید را تهیه کنند. شب چهارشنبه سوری توی هر محله هفت دسته آتش می کردند و هفت بار از روی آتش می پریدند و می گفتند: زردی من از تو، سرخی تو از من. کسانی که نیازمند

آداب و رسوم عید

فاطمه مازندرانی

بودند چادری روی سرشان می انداختند تا صورتشان دیده نشود و به در خانه می رفتند و قاشق را به کاسه می زدند تا صاحب خانه در کاسه آنها آجیلی یا برنجی یا چیز دیگری می گذاشت. خانمها متناسب با سلیقه ی خود گندم یا عدس یا هر گیاه دیگری را برای سبزه ی هفت سین پرورش می دادند. مادربزرگ ها و خانمهای خانه برای شب علفه، انارجیه می چیدند و در شب آخر سال انارجیه پلو با مرغانه کوکو درست می کردند. خانواده هایی که عزیزانی از دست داده بودند از هر چیزی که برای سفره ی عید خود خرید کرده بودند کمی بر می داشتند و به قبور عزیزانشان می رفتند تا شادیشان را با آنها قسمت کنند.

در لحظه سال تحویل که معمولاً با شلیک توپ در گرگان



همراه بود یکنفر با دسته گلی بعنوان شگون وارد خانه می شد و سر سفره هفت سین می نشست و دهنش را شیرین می کرد و صاحب خانه به او عیدی را که از قبل در نظر گرفته بود می داد. و معمولا از سید ها برای شگون انتخاب می کردند تا سال خوب و پر برکتی داشته باشند. در عید دیدنی ها معمولا بزرگترهای قوم یک شب همه افراد فامیل را دعوت می کردند تا کسانی که در طول سال با هم اختلاف داشتند، به مناسبت عید کینه و اختلافات را کنار بگذارند.

در چند روز اول سال بچه ها گروه گروه می شدند و به دیدن اقوام و دوستان و همسایه ها می رفتند و مشتاقانه منتظر عیدی گرفتن از صاحب خانه بودند و عیدی آنها معمولا گردو،

سنبج، تخم مرغ رنگی بود. البته به عروس و دامادهای سال قبل پول عیدی می دادند.

بچه ها تا روز سیزده در کنار درخت بزرگی به نام « پیر» می رفتند و پسرها جز(گردو) بازی و خر جستنک بازی و کشتی می گرفتند و دخترها در کنار درخت پیر نذر می کردند و می گفتند: امسال نه سال دیگر خانه شوهر بچه یغل با شوق و شادی. از دیگر بازی هایی که در تعطیلات انجام می دادند « چشم دریکا» بود، در این بازی حدود ۱۰ تا ۱۲ نفر بازی می کردند و یک نفر چشمهایش را می بست و می شمرد تا بقیه افراد پنهان شوند. پس از اتمام شمردن به دنبال افراد می گشت و اولین نفری که پیدا میکرد باید به او سواری می داد تا جایی که بازی از آنجا شروع شده بود. بازیهای دخترها هم متنوع بود در یکی از بازیها دختر ها به دو گروه تقسیم می شدند و دستهایشان را به هم زنچیر می کردند و گروه اول می گفت: « بندوشه بر بندوشه سنگر و منگر کی میدوشه هر کی میدوشه بدوشه » و دو نفر از گروه اول به طرف گروه دوم می رفتند و اگر دست آنها به اعضای گروه دوم می خورد آن شخص را با خود به گروه اول می آوردند و می گفتند: گروگان آوردیم.

از دیگر بازی های دخترهای قدیم این بود که یکی از دخترها می نشست و بقیه به دور او حلقه می زدند و دست هم را می گرفتند و می گفتند: « پری پری پریچهپر، پری رفته تو کوچه، این کوچه رو کی ساخته، حسنعلی بنا ساخته، با چوب نعنا ساخته، یک دختری یتیم بود، در خانه حکیم بود، می خورد و ناله می کرد، خون در پیاله می کرد ».

در طول تعطیلات خانواده ها برای دید و بازدید به روستاهای اطراف و خصوصا به امامزاده کریم آباد و ولیک آباد می رفتند. پسرها

به همراه پدرانشان به مسابقات کشتی شال که هر سال در یک روستا برگزار می شد می رفتند که به آن « کشتی تامشا » می گفتند.

در روز سیزده بدر مردم به زمین های زراعی اطراف روستا می رفتند و غذایشان معمولا شیرآش یا پلو بود و در آخر هم نیت می کردند و سبزه ها را گر ه می زدند و در آب روان می انداختند و می گفتند سیزده به در و چهارده به پیش ...

* برداشتی از صحبت های خانم جهان مازندرانی

ترقه

ابوالفضل کلاته میمری

تا چند سال قبل اولین تصویری که از ترقه در ذهن من می آمد به فیلههای چشم بادامی ها برمی گشت که در جشن هایشان (جشن اژدها) ترقه می ترکاندند. اما امروزه اولین چیزی که بعد از شنیدن نام ترقه به ذهن می رسد شب چهارشنبه سوری است. البته شاید تصاویر دیگری هم داشته باشیم مثل میدان فو تبال و متأسفانه



هر ساله ترقه در کشور ما تلفات جانی و مالی فراوانی می گیرد که خوشبختانه تا بحال در روستای ما تلفاتی نداشته است. اما ترقه چیست؟ در فرهنگ لغت دهخدا آمده است: ترقه

(ترغه) آتش‌بازی کوچکی است که با زدن آن بر زمین یا آتش زدن

فتیله آن منفجر شده و صدای مهیبی ایجاد می‌کند. (چون سبب نامیدنش صدای ترغ آن است، پس باید با غین نوشته شود).

ترقه انواع فراوان دارد و قیمت‌های مختلف که در اینجا فهرستی از ترقه های مختلف لیست شده است.

۱. سیگارت یا (TNT) : انواع آن گوگی، کاپیتان بلک، میکی موس، بن تن و قیمت به صورت BOX دارای ۱۰ بسته ۲۵۰۰۰ تومان و هر بسته آن ۳۰۰۰ تومان است.

۲. کپسولی: که خطر آن بیشتر از TNT است و هر BOX آن ۳۰۰۰۰ تومان که دارای ۴۰ ترقه است. و قیمت دانه ای آن ۸۰۰

چهارشنبه‌سوری

چرا مراسم چهارشنبه سوری می رود تا از یک فرصت خوب برای شادی خانواده ها به یک معضل فرهنگی و امنیتی تبدیل شود؟

ابوالقاسم سالاری

موضوعی که در این مجال کوتاه می خواهیم به آن بپردازیم یکی از رسم و رسومات قدیمی است که از نیاکانمان به ما رسیده است. ایرانیان از دیرباز روز چهارشنبه آخر سال را به جشن و پایکوبی و روشن کردن آتش و جمع شدن دور آن می پرداختند و این رسم را بهانه ای برای دور هم بودن و شادی کردن قرار داده بودند. همیشه افراط و تفریط در اجرای این گونه رسم و رسومات به چشم می خورد و ممکن است تغییرات زیادی که در شکل و محتوای آن بوجود می آید، باعث خورده گرفتن برخی از افراد شود که عده ای مقرضانه و بعضی هم دلسوزانه است. و این بدان معنا نیست که اصل این مراسمات مورد حمله قرار گیرد و به طور صد در صد آن را نفی کنیم، بلکه می توان با کمی فرهنگ سازی و اطلاع رسانی و سازماندهی کردن اینگونه مراسمات آنها را وسیله ای برای شادی مردم قرار دهیم. شاد بودن حق مردم است و هیچ کس حق ندارد این موهبت را از آنها دریغ کند و جلوی آن را بگیرد ولی این شاد بودن نباید موجب ناراحتی دیگران را به همراه داشته باشد و به دیگران صدمه وارد کند. این کار محقق نمی شود جز با کنترل سوء رفتارها و اصلاح رفتارهای غلط.

یکی از سوالاتی که شاید برای خیلی از ما پیش بیاید این است که چرا هر ساله مراسم چهارشنبه سوری از ماهیت فرهنگی خود دورتر شده و می رود تا از یک فرصت خوب برای شادی و سرور خانواده ها به یک معضل فرهنگی و امنیتی تبدیل شود؟

۹. هفت ترقه: صدایش مانند TNT است و هفت بار در فاصله ی ۳ثانیه به ۳ثانیه منفجر می شود.

راز ضرب المثل ها

خودش را نخود هر آش می کند.

نخود یکی از حیویات است که در غذای ما ایرانی ها جای ویژه ای دارد. یکی از غذاهای معروف ایرانی آش است. آش رشته، آش جو، آش شله قلمکار. در همه این آش ها نخود می ریزند. خلاصه اینکه هر یک از اش ها پخته شوند شما نخود را در آن می بینید. از قدیم گفته اند که بعضی از آدمها مثل نخود هستند. یعنی این که در هر کاری دخالت می کنند. کمک و یاری رساندن به دیگران پسندیده و قابل قبول است؛ ولی این که آدم بی دلیل و بدون درخواست دیگران در کاری دخالت کند. نه تنها کمک نمی کند بلکه اسباب ناراحتی و دلگیری دیگران را نیز فراهم میکند. این که گفته شده خودش را نخود هر آش می کند برای این است؛ وگر نه خود نخودها از این که وارد هر آشی بشوند نه تنها بدشان نمی آید بلکه آش بدون نخود دیگر آش نیست.

تا نمرده اید به ما زنگ نزنید، اورژانس مسخره ی شما نیست.

پایگاه جاده ای اورژانس محمدآباد

درخت از شما.

پول کردن درخت از ما

دمیاری محمدآباد در نظر دارد جهت رفع مشکل اقتصادی مردم، درخت های حیاطشان را قطع کرده، آنها را تبدیل به پول کند و قسمتی از پول را هم به صاحبان آنها بدهد. متقاضیان جهت اطلاعات بیشتر به دفتر دمیاری مراجعه نمایند.

ستون نیازمندی ها

{ این ستون کاملاً جنبه شوخی دارد. }

پوشش اخبار مورد نظر شما در اسرع وقت.

گروه خبری ZDN (زنان دم در نشین) با خدمات رایگان در خدمت شماست. اگر می خواهید آبروی یک نفر را ببرید، اگر می خواهید حرفی را به گوش کسی برسانید، اگر می خواهید جنجال به پا کنید کافیس‌ت موضوع را با یکی از ما درمیان بگذارید یا به پایگاه اینترنتی ما سر بزنید. Damedarvazenews.info

تور شبانه شالیزار گرد

(البته به علت باطل شدن مجوز شبانه، صبح ها برگزار میشود)

اقامت در سواحل نور

اقامتی فراموش نشدنی در سواحل دریای نور همراه با قنقل خوری، ماهی دزدی، مسابقه شنا زیر آبی طول نور، پرتاب سنگ توی آب!

دکوراسیون شرکا

اجرا انواع دکورهای : قدیمی جنگی جدید خاطره انگیز نوستالوژیک خطرناک جالب انگیزناک و (اگر همین الان به ما ایمیل بزنید ثبت نام کنید، در یک دوره کلاس گلکاری جنگی به صورت رایگان شرکت داده می شوید.) setad@shoraka.dc

علفه؛ ۶۰ سال پیش

رضا عباسی

آنها که می‌خواهند لباس عیدی بخرند باید به بازار نعلبندان بروند. نزدیک ظهر اکثر خانواده ها خریدهایشان را کرده اند و با دوش توبره پر از وسایل به طرف قهوه خانه می روند و مقداری حلوا ارده و پنیر و نان لواش که بهترین غذای آن زمان بود خریده اند. در قهوه خانه محمد در ضلع شرقی میدان سرچشمه افراد زیادی روی تخت هایی که با حصیر فرش شده‌اند نشسته‌اند و قهوه چپ تند تند چای و غذا می آورد و افراد خصوصاً روستایی ها که از صبح با پای پیاده به شهر آمده‌اند و حالا گرسنه هستند با شور و اشتیاق مشغول خوردن هستند، درویش هم با آن جامه سفید بلند پیدایش می‌شود و داخل قهوه خانه با صدای غرا برای جمعیت می‌خواند و از مولای درویشان علی (ع) یاد می‌کند. جمعیت به خواسته درویش یکصدا صلوات می‌فرستند و بعد هر کدام از افراد درویش را به سمت خود می‌خواند و یک ریال یا دو ریال به او می‌دهند. سپس سر و کله عمو نوروز پیدا می‌شود، به او ماستی ماستی می‌گویند. لباس بلند و مخصوص و کلاه مخروطی شکل بر سر و صورت سیاه و زنگوله بر گردن می‌خوانند:

« های ماستی ماستی آمده، همانی میخواستی آمده ... » خلاصه کلی ادا و اطوار در می‌آورد. افراد هم با دیدن قیافه خنده دار و تکرار حرفهای او حسابی سر خوش می‌شوند و هر کدام چند ریالی به او می‌دهند.

بعد از صرف ناهار افراد دوش توبره های پر از وسایل را به دوش گرفته و در یک دست ماهی و در دست دیگر چلک نفت به سمت روستا به راه می‌افتند. و آنقدر اجناس خریداری شده برایشان ارزش دارد که سنگینی بار و دوری راه برایشان معنایی ندارد. و در دسته های چند نفره صحبت کنار به سمت روستا حرکت می‌کنند.

یک روز مانده به عید را روز علفه می‌گویند. اهالی روستا در این روز به همراه خانواده به شهر می‌روند. صبح زود همه خانواده بیدار می‌شوند چون امروز خیلی کار دارند لذا صبحانه ساده ای خورده و همراه پدر به سمت شهر حرکت می‌کنند، بچه مدتها چشم انتظار این روز بودند چون شاید در این یکسال یکبار هم به شهر نرفته باشند. پدر دوش توبره بر دوش و نفت چلک (ظرف ۵ لیتری نفت) به همراه خانواده و دیگر اهالی محل دل به راه می‌سپارد. بچه ها از همه جلوتر در حرکتند. شاید چند نفری هم با اسب به شهر بروند، چرا که در این سالها ماشینی در روستا وجود نداشت.

اثری از آمدن ماشین در جاده شنی روستا دیده نمی‌شود و شاید تا ظهر هم ماشینی از جاده رد نشود. پدرها چند نفر چندنفر صحبت کنار به راه خود ادامه می‌دهند. در کنار جاده علفهای بهار خودنمایی می‌کنند و گندم زارهای حاشیه جاده در میان باد چشم را نوازش می‌دهند. و پرندگان با خواندنشان نوید بهار می‌دهند.

بعد از یکساعت پیاده روی به شهر رسیده ایم. ابتدا از کوچه های باریک محله دباغان و سپس از محله سبزه مشهد عبور کرده و وارد میدان سرچشمه می‌شویم. سرچشمه این سالها مرکز داد و ستد و یکی از میادین شلوغ شهر می‌باشد. جمعیت زیادی داخل میدان در حال خرید و فروش هستند و فروشنده با صدای بلند مشتری ها را ترغیب به خریدن جنس هایشان می‌کنند و از هر طرف صدایی بگوش می‌رسد. چنار وسط میدان هم محل تجمع پرندگان است.

بچه های زیادی در وسط میدان که جمعیت کمتر است مشغول بازی هستند و سرو صدایشان میدان را پر کرده است. پدرها مشغول خرید می‌شوند. بعضی ها از مغازه آق علی اکبر خرید میکنند و برای بچه ها هم کمی خوردنی می‌خرند تا مشغول باشند. مقداری بالاتر از مغازه آق علی اکبر درکنار تنه درخت کهنسال میدان در قسمت جنوبی آبکش ها خرابایشان را ردیف کرده‌اند که بشکه های آب خوردن مثل خورجین بر پشتشان قرار دارد.

گزارش تصویری

{ صیادان ماهی آب پندان }



{ ساختمان جدید دخیاری محمدآباد }



{ چمتی از جوانان روستای محمدآباد در اوقات روستای زیارت }



{ حیأت جان تاران روستای محمدآباد-مشهد مقدسی سال ۱۳۹۱ }



{ یادواره شهدای روستای محمدآباد }



{ کشت گلزا در زمین های زراعی اطراف روستا }



جدول

افقی:

- یار گرمابه و گلستان بلندگو - لای
- دانه انار - یک دقیقه ۳. دور
- زدن - بَبر بیرون - آسمان ۴. تخم
- گل - همراه شیون - گل شده
- بهلول درهم - طرف ۶. واحد پول
- ژاپن - ابریشم ۷. خوب - دعوای
- نا تمام- نامی برای مردان ۸. لثه -
- زیاد خوابیدن ۹. از چارپایان - علامت
- مفعول- پاک کننده ۱۰- شایستگی
- ماده ای طبیعی یا مصنوعی برای
- تقویت گیاه - سیستم عامل شرکت
- اپل ۱۱. جانوری که در آب زندگی می
- کند - مار ۱۲. خسیس - سیستم عامل
- جدید موبایل ۱۳. قورباغه - ریسمان

عمودی:

- وسيله ای مورد استفاده در
- مدت زمان شالیکاری ۲. داس -
- گیاه خوراکی سفید و نرم ۳. پشت
- سرهم - پرستو عربی ۴. خوب نیست
- دروازه چوبی بزرگ - روستایی در

شهرستان درگز ۵. زمین انگلیسی - اجاره ای ۶.نگاه کردن - تیشه - حرف اضافه ۷. تنبک درهم -آخرین لباس مسلمانان ۸. گیج - سمنو بدون نون - مروارید ۹. قورباغه مازندرانی - بیش از حد - نوعی خاک ۱۰- محلی برای تصمیم گیری برای روستا - ماده‌ای نرم و بسیار قابل جذب ۱۱. ماهیتابه - توسری خور از چکش - آماده ۱۲. سرفه- هدف معامله

* کلماتی که درشت نوشته شده اند، معادل محمدآبادی آن ها را در جدول بنویسید.

مشق عید

ادامه از صفحه ۲۵

بچه چند شده و نه خود بچه و بقول بعضی از معلم ها می بینی یک بچه راهنمایی بلد نیست اسمش را بنویسد. یا مشق شب و به خصوص مشق عید که قدیم ترها که قصه پر غصه هم بچه ها تا یک پیک نوروزی ۱۰-۱۵ برگی که نصف صفحاتش را «خرگوش از کدام راه زودتر به لانه اش می سد» یا «نقطه چین را دنبال کن و اسم حیوان را بنویس» می پرسند.

به هر حال همه چیز عوض شده، نمیدانم باید بگویم یادش بخیر یا یادش بی خیر، به هر حال دوره و زمانه ما بود و کلی خاطرات تلخ و شیرین برای هم دوره ای های من داره که از دلمشغولی ها و تشویش های خودم از بابت مشق عید میخوام بگویم. در کل اون موقع معلم ها خیلی مشق می گفتند و بعضی موقع ها مشق انقدر زیاد بود حتی باید روزهای عادی چند ساعت را به مشق نوشتن می گذرانندی و هیچ حس و حالی برای درس خواندن نمی ماند، بهتره که در اینجا یادی از یکی از بهترین معلم های دوره تحصیل خودم و شاید خیلی از قدیمی های روستا سرکار خانم فرقانی (خدا حفظش کنه) بشه که معلم بسیار دلسوز و مهربانی بود و جزء معلم هایی بود که کمتر از بقیه مشق می گفت. تازه شانس آورده بودیم و معلم دوم و سوم و چند ماه از چهارم ابتدایی ما خانم فرقانی بود، با اینحال اون خاطرات تلخ مشق توی ذهن من باقی مانده، برای مثال اون موقع توی درس فارسی (یادم نیست چه کلاسی) درسی بود بنام «بوقلمونی بنام مگاپود» این درس خودش ۴-۵ صفحه بود و وقتی معلم نصف درس را مشق

بی رقیب ترین کود ارگانیک در مصارف کشاورزی جهت حذف کودهای شیمیایی از سبد کشاورزی

(ورمی کمپوست)

کرم کود گلستان

فراورده کاملاً طبیعی جهت تولید محصولات سالم

فروش کرم و کود

با کمترین هزینه

(جهت اشتغالزایی جوانان)

با مددپرست: محمد مهدی قربانی

(کارشناس سازمان جهاد کشاورزی استان گلستان)

تلفن: محمد مهدی قربانی ۰۹۱۱-۲۷۵-۷۹۵۵

موبایل: محمد مهدی قربانی ۰۹۱۱-۱۷۵-۸۸۴۶

دفتر فروش: کرکان - جاده فرودگاه - محمدآباد - آمل - گلستان - ماسکوتای دریا

- اجرا و نظارت پروژه تا اولین مرحله برداشت کود
- تضمین بر کیفیت سباده گذاری اولیه در سال اول

گل سرای آویشن

دسته گل، گل آرای، سبد حنا، ماشینی عروسی

با تخفیف ویژه برای
اهالی روستای محمدآباد

گرگان جدید اول، پایین تر از مسجد قائم
تلفن: ۰۹۱۱ ۳۷۵ ۷۸۱۵، ۰۲۲۴۳۸۴۱

جعفرآبادی

